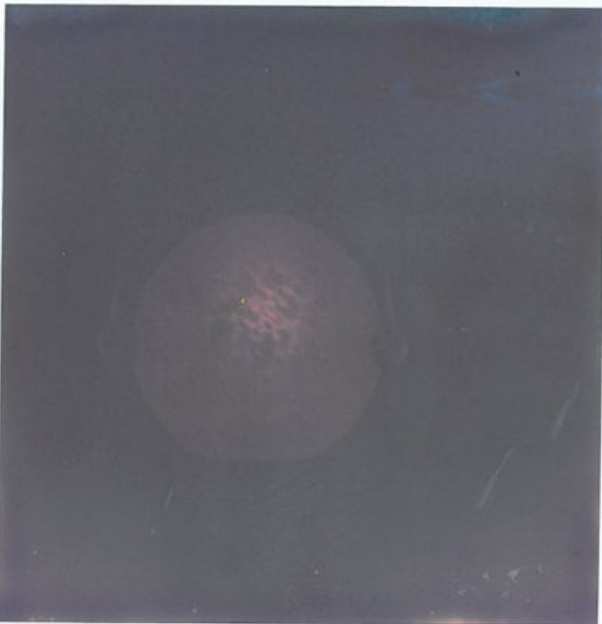
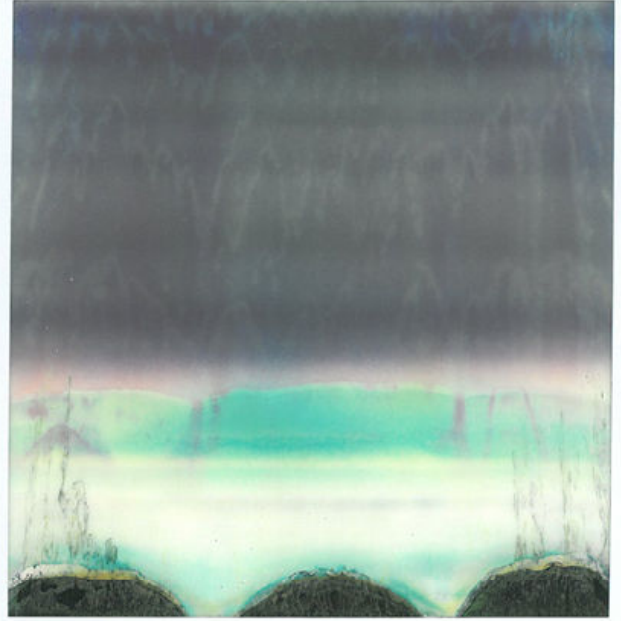


چراغ - ماهنامه دگرباشان جنسی ایران

سال ششم - شماره ۶۶ - اسفند ۱۳۸۹ - فوریه امارس ۲۰۱۱





## ماهنامه دگرباشان جنسی ایران

### به نام یزدان پاک

سال ششم - شماره ۶۶ - اسفند ۱۳۸۹ - فوریه/مارس ۲۰۱۱

صاحب امتیاز و مدیر مسوول : سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

سردبیر : شروین دریادار

هم کاران این شماره : ساقی قهرمان

حمید پرنیان

مهدی همزاد

خشایار

هرمزد

رامین جعفری

شار

طاهر زاکاریان ( طرح جلد )

کاوه اهورایی

رامتین آزاد

<http://blog.irqo.org>

آدرس وبلاگ :

[board@irqo.org](mailto:board@irqo.org)

آدرس پست الکترونیکی :

[member@irqo.org](mailto:member@irqo.org)

آدرس اشتراک :

<http://irqo.org>

آدرس وبسایت سازمان دگرباشان جنسی ایران :

چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است .  
مسئولیت معنوی نوشته های مجله بر عهده ی نویسندگان مطالب  
است .

چراغ بیستم هر ماه مطالب خود رامی بندد .  
برای ارایه مطالب در هر شماره ، با سردبیر مجله تماس بگیرید .  
چراغ ، هفته اول هر ماه منتشر می شود .

## فهرست

- سخن سر دبیر شروین دریادار-ساقی قهرمان ۳
- ادبیات
- باربد شب / شعر ۶
- شار / مماس ۶
- یاسمین / بیلیتیس ۷
- مهدی همزاد / راه رفتن در برف ۱۰
- فیلم و موسیقی خسرو آبگینه/ فیلم "عادی" و اهمیت زن شدن ۱۱
- سلامت رامتین آزاد ۱۴
- موفقیت خشایار ۱۷
- برزخ هرمزد ۲۲
- گفتگو
- رامین جعفری / مصاحبه با خانم سهیلا وحدتی ۲۴
- رامتین آزاد / مصاحبه با آقای باربد شب ۲۸
- نوجوان
- کاوه اهورایی / نوجوان دگرباش و اینترنت ۳۰
- گفتگو با بهار لژیبن جوان ایرانی ۳۲
- حمید پرنیان ۳۴
- رویداد



می گذرد؛ خشونت که مستقیم از طرف دولت به مردم وارد می شود و مسوولیت پذیری یک دولت، هر دولتی، را زیر سوال می برد.

امروز، روزی است متفاوت با دیروزی که با تلاش برای اصلاح نارسایی ها و ناروایی های قوانین گذشت. همراه با مردم، با همه ی مردمی که به خشونت و به نقض حقوق مردم اعتراض دارند، ما که به شهادت حضورمان در جامعه، بی خشونت، و آشتی طلب و طالب تغییر و بهبود شرایط اجتماعی از راه بازسازی و اصلاح نارسایی ها هستیم، به خشونت جاری و به دولتی که این خشونت را روا می دارد اعتراض می کنیم.

خشونت که در قانون مجازات تهدیدی دائمی برای حق حیات همجنسگرایان به شمار می آید، و در دو دهه ی گذشته مورد اعتراض ما بوده، امروز تنها اعتراض ما به دولت نیست؛ اعتراض ما امروز به خشونت روزمره دولت با مردم، همه ی مردم، همه ی مردمی که سال گذشته تنها یک مطالبه داشتند، صداقت و امانت در شمارش آراء، و در پاسخ، در خیابان های شهر خود، زخم خوردند، است. یک دولت، با تکیه به هر بهانه ای، نمی باید در جایگاه آمر و عامل هجوم و زخم و قتل مردمی باشد که برای خدمت کردن به آن مردم، دولت نام گرفته است. با احترام به مبانی اسلام، که مذهب جمع کثیری از همجنسگرایان شیعی و سنی است، اما، اگر چنانچه خشونت امروز دولت به نام اسلام صورت می گیرد، عملی غیر انسانی است که صورت می گیرد؛ برخورد انسانی، اعتراض به این خشونت است.

در فاصله انتشار دو چراغ، چندین روز پیاپی از اعتراض مردم در خیابان های ایران به خشونت و عدم شفافیت دولت، کشته شدن و زخمی شدن و دستگیری بیش از دو هزار نفر از مردم عادی تنها در شهر تهران، رپوده شدن رهبران نمادین جنبش سبز مردم، و اصرار حاکمیت در تشدید جنگ با مردم قرار گرفته است. آنچه این شدت خشونت را پررنگ تر می کند این واقعیت است که در جبهه ی مقابل دولت، اپوزیسیون دولت نایستاده ست، مردم ایستاده اند. دولت، با اپوزیسیون خود نمی جنگد، با مردم است که می جنگد. برای رسانه ای که قرار دارد رسانه ی اقلیت های جنسی باشد، هیچ جایی به جز جایی که مردمی که برای حقوق اولیه بشری و شهروندی خود دست به اعتراض زده اند، نیست. امروز، در میان مردمی که هدف دولت قرار گرفته اند، مردم عادی، و مردم غیرعادی، همه هر یک در جایی در هدف -

شروین دریادار - ساقی قهرمان

سه ماه است که سمت سردبیری چراغ به من واگذار شده است و در این سه ماه از نزدیک شاهد تلاش بی چشم داشت هیات تحریریه ی چراغ بوده ام. تنها خواسته ای که نویسندگان و دست اندرکاران چراغ دارند، خوانده شدن است. همه ی این دوستان تمام تلاش شان را می کنند تا هر ماه چراغی پر نور تر در دستان شما باشد. سعی می کنند تا سهمی هرچند کوچک در روشن کردن زندگی تاریک دگرباشان ایرانی داشته باشند. نویسندگان چراغ، از مخاطبین فهیم خود انتظاری دارند. می دانید که توان ما در پخش مجله بسیار محدود است و مرزهای ما در فضای مجازی بسته شده است. از شما می خواهیم در پخش مجله در خارج از فضای مجازی به ما کمک کنید. اگر هر دگرباش ایرانی که مجله را در دست دارد، آن را به دست یک و تنها یک دگرباش دیگر که دسترسی به اینترنت ندارد، برساند، چراغ به بزرگترین موفقیت شش ساله اش دست یافته است. صمیمانه از همه ی مخاطبین می خواهیم چراغ مان را در دست به دست بگردانند و به دست کسانی برسانند که خواندن چراغ حق آنهاست ولی از این حق محروم اند. البته می دانیم که در این پخش کردن، جنبه های سلامتی تان را لحاظ خواهید کرد و حتمن شما هم می دانید که مهم ترین چیزی که ما هر لحظه به آن فکر می کنیم، سلامتی شماست.

ایران روزهای غریبی را می گذراند و چراغ به عنوان تریبون قشری فعال از جامعه ی ایران، نمی تواند در قبال این غربت، بی تفاوت باقی بماند. با توجه به آشنایی خانم ساقی قهرمان با اوضاع داخل ایران و درگیری روزانه شان با تغییرات اجتماعی ایران، از ایشان خواستم تا سرمقاله ی این شماره را با محوریت اوضاع داخلی ایران بنویسند. از این که خواهش مرا قبول کردند، از ایشان سپاسگزارم.

سرمقاله را به قلم خانم ساقی قهرمان بخوانید:

در سی ساله ی گذشته، در جمع مردم بی حقوق، بی حقوق ترین مردم ایران همجنسگرایان ایران بوده اند اما هیچ وقت در طول این سی سال در هیچ کدام از رسانه های همجنسگرایان مساله ی مخالفت با دولت وقت عنوان نشده و هیچ وقت مخالفت با عملکرد دولت به عنوان یک ضرورت مطرح نشده تا امروزی که یک سال از حضور دائم و بی دلیل خشونت در خیابان های ایران



این شماره، خشونت از جنس دیگر است که ما را به نوشتن به مثابه اعتراض واداشته است. این خشونت که خشونت آشکار دولت بر مردم عادی است، خشونتی است که ما را به زنده ماندن و ایستادن در مقابل این خشونت مرگبار مصمم می کند. باشد که فردای همین امروز، در شرایطی دیگر و برای ریشه کن کردن خشونت های پنهان راه افتاده باشیم، در امتداد کار اجتماعی دیروز

تماس با ساقی: [nevisht@gmail.com](mailto:nevisht@gmail.com)

تماس با شروین: [shervin.daryadar@gmail.com](mailto:shervin.daryadar@gmail.com)

خشونت دولت قرار گرفته اند، از طلاب و مجتهدین، تا روشنفکران دینی، مسلمانها، شیعه و سنی و بهایی و مسیحی و زرتشتی و یهودی، سکولار و طیف چپ، زنها و مردها، کارگر و کارمند تا بالاترین رده های دست در کار طبقه ی حاکمه، هیچکدام از این خشونت در امان نمانده اند، و بناچار ما در چراغ حتی اگر مایل بودیم در جایی سواى اعتراض به دولت بایستیم، جایی نمانده است، اما تمایلی هم نداشتیم. این جنبش، همانگونه که خواست و تمایل جامعه همجنسگرایان است، که مایل به بهبود شرایط اجتماعی، بدون اعمال خشونت اند، از سوی مردم بدون خشونت و براساس احترام به حقوق شهروندی و به رای مردم آغاز شد و هنوز همچنان بدون خشونت از جانب مردم، پیش می رود. جای ما، به عنوان مردم، همانجایی ست که مردم هستند، در مقابل خشونت دولت.

" خشونتی که در قانون مجازات تهدیدی دائمی برای حق حیات همجنسگرایان به شمار می آید، و در دو دهه ی گذشته مورد اعتراض ما بوده، امروز تنها اعتراض ما به دولت نیست؛"

روز جهانی زن هم در فاصله همین یک ماه جشن گرفته شد. زنان ایرانی بیش از یک قرن برای دستیابی به عدالت اجتماعی، به حقوق برابر، به برابری جنسیتی تلاش کرده اند تا امروز که جنبش زنان یک جنبش پیشرو و بر اساس دانش اجتماعی و تجربه ی عملی است که اهداف جامعه زنان را پیش می برد و با جنبش های اجتماعی دیگر هم همپیوند است، زنان، تنها جنبش زنان نیستند، به عنوان فعال اقلیت های قومی، مذهبی، جنسی، دانشجویی، کارگری، کار می کنند.

چراغ، روز جهانی زن جهان را به زنان ایرانی، به فعالان جنبش زنان که مبارزه با مردسالاری را در عرصه خصوصی و عمومی ممکن کرده اند، به زنان همجنسگرا، و زنان تراجنسی که افق های گسترده تر، خوشرنگ تر و روادارتر را برای جامعه ی ایرانی تعریف می کنند و به مردان همجنسگرا که قاطعیت مردسالاری را متزلزل می کنند و به مردان حامی حقوق زنان که جبهه ی مردسالاری را تقلیل می دهند تبریک می گوید.

در ماههای گذشته چراغ بارها از خشونت و تاثیر آسیب رسان خشونت نوشته است که جامعه را دچار بی عملی از یک سو و دچار عکس العمل ناهنجار از سوی دیگر می کند.



## Editorial

**Shervin Daryadar, Soghi Ghahraman**

In the past thirty years among the oppressed people of Iran the most marginalized have been the LGBT community. However the Iranian Queer media has never mentioned opposition to the government as an essential element to change. Today a year has passed since the constant and unnecessary violence in the streets of Iran perpetuated and ordered directly by the Iranian government which would bring any government under question.

Today is different from the yesterday in which we sought to reform the shortcomings and the inadequacy of the system. We are united with the people who are opposing violence and complete absence of human rights. With our sheer presence in society we demand a nonviolent approach of improving the social conditions of our people while opposing not only the government but the violence it imposes on us.

This continues cruelty is a threat to the basic rights of survival for LGBT Iranians. The past two decades we have been voicing this issue loudly. Today we stand against not only the regime but the every day brutality committed against our people. A People who are only demanding for the government to be transparent and respect their vote and in response are violated and murdered. With all due respect to the rules of Islam which is the religion of many Shia and Sunni Queers, the Iranian regime is brutalizing its own people under the guise of Islam and this is essentially inhumane. A humane approach however would be descanting.

The timeline of publication of CHERAGH magazine coincided with the intensified protests of people in the streets of Iran against the government's violent approach and lack of clarity which led to the detainment of two thousand people only in the capital city of Tehran, the abduction of the leaders of the opposition and the persistence of this cruel regime to wage war against its own people. What intensifies this brutality is the fact that what stands against this barbaric regime is not an opposition party per say but people and only people. Therefore this government is at war with its own people. As an Iranian media,

campaigning LGBT human and civil rights, Cheraq can only stand where people who have as one demanded their basic rights, are standing today. Today amongst people who have been targeted by this government are ordinary and non-ordinary people, religious groups and progressive theologians, Muslims, Shia' and Sunni, Bahaies, Zarastorians ,Christians, Jews, secular people, left wingers, atheists, and workers, students, journalist, and us, and all. No one has been immune to this regime's brutality. As a result, in Cheraq we have one choice and one wish and that is to condemn this regime. This movement as is the wish and demand of the Iranian Queer community has been a non-violent uprising based on respecting civil rights, starting with peoples vote and is continuous. Our position is with the people opposing the regime's brutality.

International Women's Day is also celebrated within this month. Iranian women have been struggling for more than a century for social justice, equal rights, and gender equality. Today this movement has become a progressive movement drawn for the fundamentals of social science and experience that strives to advance the cause of women's rights collaborates with other movements. The women's struggle is not only for women but it intersects obviously with racial, religious or sexual minorities and even for workers and students. CHERAGH would like to wish all the Iranian women who are struggling to bring our issues to the forefront, all Queer and transgender women who have broaden and beautified the horizon for gender identity, all the women activist who have created a discussion around fighting patriarchy and all queer men who have redefined patriarchy a happy International Women's Day.

In the past months CHERAGH has been writing about and reflecting on violence and its effects on society and the reaction it causes. In This issue of CHERAGH we speak of a different kind of violence. We speak of a brutality of a regime towards its own people regardless of gender, sexuality or religion. This violence is a violence that if anything makes us more determined to stay alive and stand against it. Tomorrow, when this violence will be uprooted as a result of yesterday's social struggle, we will be writing about the violence rooted in culture and society against us, the Queer community of Iran.



شازده کوچولو رو کرد به روباه و گفت:

اگر موهایم سرخ بود این گندم ها مرا به یادت می آورد؟

چاه های سیاه خام در هزار کویر

تشنگی در کنار دلوهای پر

سیاه می شود از عطش

خون و آتش

گل های سرخ چینی بر موهای بافته شده ی دختران

زمان کوچک شدن حجم ها

مزرعه ها از خون کلاغان، قرمز

کودکان نابالغ از پشت مانیتور اهلی می شوند

پادشاهان حسابگر بیدار شده اند

بلند شو اگزوپری

بلند شو و از نو بنویس

سقوط کردند

در ارتفاعات کشمیر

در جنگ مخدر و اسلحه

پزندگان روسی حامل شازده

بخواب اگزوپری

۲۰/۰۵/۸۹

بارد شب

با تشکر از بارید شب برای این شعر زیبا، توجه تان را به گفتگوی رامتین و بارید در بخش گفتگو جلب می کنیم.

مماس / شار

من و تو دو خط بودیم

که گاه با زاویه و گاه بی زاویه روی کاغذ، سیاه می شدیم

اگر موازی بودیم که دیگر هیچ

زمان هایی که به هم می رسیدیم، تازه از هم دور می شدیم

نقطه ی وصل دو خط به هم در واقع نقطه ی جدایی آنهاست

گاهی هم البته مماس بودیم به هم و به انتهای ورق می رسیدیم





بیلیتیس در این جزیره با «سافو»ی شاعر که زنی زیبا و یکی از دو سه تن زن نامدار عهد باستان بود آشنا شد. بی گمان شعر گفتن را از او آموخت. کمی بعد «مناسیدیکا» که در شعر هایش بسیار از او یاد کرده معشوقه اش شد. عشق آنها ده سال طول کشید و بعد از آن به دلیل حسادت زیاد بیلیتیس، مناسیدیکا او را ترک کرد.

از آن به بعد شهر میتیلن برای بیلیتیس خاطرات دردناکی داشت پس آنجا را ترک گفت و به جزیره ی قبرس رفت که سرزمین زهره و ربه النوع عشق و زیبایی بود. در آن زمان زنان «عشق فروش» نه تنها مورد علاقه ی همه بودند. بلکه احترام فراوانی داشتند. چون خدمتگذاران «آفرودیت» به شمار می رفتند. بیلیتیس بقیه ی عمر خود را در این جزیره گذراند. در باره ی دوران پیری او هیچ چیزی در دست نیست و حتی معلوم نیست او در چه سنی مرده است. ترانه های بیلیتیس به بسیاری از زبان های زنده ی جهان ترجمه شده.



آفرودیت - الهه ی عشق

پیر لویییس نویسنده ی معروف فرانسوی قرن نوزدهم، اشعار بیلیتیس را که کهن ترین شعرهای ثبت شده ی همجنس خواهانه ی زنانند از یونانی به فرانسه ترجمه کرده. این ترانه ها اولین بار توسط شجا الدین شفا در سال ۱۳۲۸ از فرانسه با سانسور فراوان به فارسی ترجمه شده. خود شفا در مقدمه ی کتاب خود می گوید: در ترجمه ی این قطعه ها من همواره دچار یک محذور اساسی بودم، و آن قید تطبیق جنبه ی هنری آن ها با جنبه ی اخلاقی بود.

زندگی نامه ی مختصری هم که من براتون نوشتم برگرفته از مقدمه ایست که پیر لویییس و شجاع الدین شفا در کتاب ترانه های بیلیتیس آورده اند.

من در اینجا چند شعر بیلیتیس رو از زبان انگلیسی ترجمه کردم که متأسفانه نام مترجم انگلیسی آن در دست نیست.



بیلیتیس (Bilitis) / یاسمین

### زندگی نامه بیلیتیس

بیلیتیس در آغاز قرن ششم پیش از میلاد مسیح در یک دهکده ی کوهستانی مشرق «پامفیلی» به دنیا آمد و در همان جا بزرگ شد. پدر بیلیتیس یونانی و مادرش فنیقی بود و ظاهراً پدر او پیش از به دنیا آمدن دخترش از دنیا رفته بود. دوران دوشیزگی بیلیتیس با عشقی پایان یافت و تا زمانی که به این عشق دلخوش بود به یاد آن نغمه سرایی کرد و موقعی که پی به زوال عشق نخستین برد دیگر سخنی از آن نگفت. چندی بعد کودکی به دنیا آورد ولی زود او را به حال خود رها کرد و «پامفیلی» زادگاه خود را ترک کرد و به جزیره ی «لسبوس» رفت. این جزیره با پایتخت «میتیلن» آن زمان کعبه ی اهل دل به شمار می آمد. میتیلن شهری بود از «آتن» با ذوق تر و از «سارد» فاسد تر. هنگام شب زندگی در آن پر هیجان تر و با نشاط تر بود. درون خانه ها پایکوبی و رقص بر پا می شد.

«پیتاکوس» برای جلوگیری از فساد، قانونی وضع کرد که دختران جوان حق شرکت در این جشن ها را ندارند. ولی این قانون مثل هر قانون دیگری که مورد پذیرش مردم نباشد فساد را به صورت محرمانه در آورد. کم کم مردان تا سحرگاه سرگرم تماشای رقص دختران جوان شدند و زنان برای رفع تنهایی دور هم جمع آمدند. تا آرامش را در میان خودشان جستجو کنند. از همین جا بود که رسم معروف و شگفت انگیز «عشق های زنانه» پدید آمد. و عشق لسانی که از نام جزیره ی «لسبوس» برگرفته شده رواج یافت.





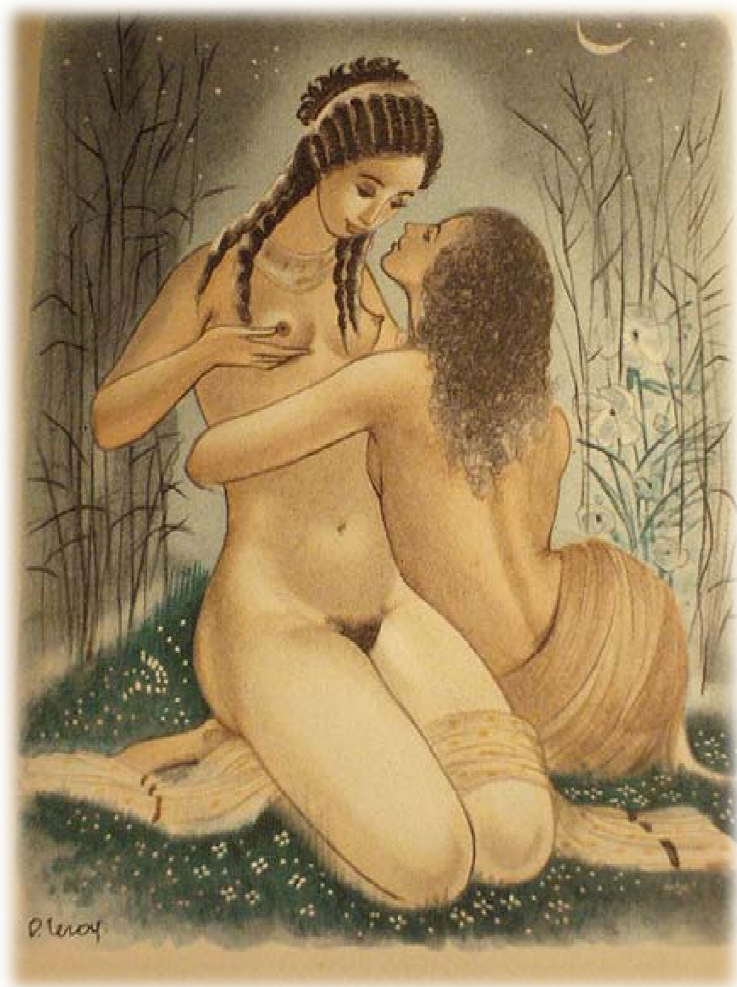
## TENDERNESS

Softly clasp your arms, like a girdle, about me.  
Touch, oh, touch my skin like that again! Neither  
water nor the noon-time breeze is gentle as your  
hand.

Today you shall fondle me, little sister; 'tis your  
turn. Remember the caresses that I taught you last  
night, and kneel beside me who am tired, and do not  
say a word.

Your lips sink from my lips. And all your unbound  
ringlets follow them, as the caress follows fast upon  
the kiss. They fall upon my left breast; they hide  
your eyes from me.

Give me your hand, it is so warm! Press mine and do  
not leave it. Hands join with hands more easily than  
mouth with mouth, and nothing can compare with  
their passion.



### مهربانی

با بازوانت در آغوشم بگیر  
چون کمر بندی به دور اندامم  
لمس کن آه پوستم را لمس کن  
چرا که دریا و نسیم نیمروز  
هیچ یک مهربان تر از دستان تو نیست  
خواهر کوچکم نوبت توست  
امروز تو می توانی نوازشم کنی

به یاد بیاور ناز هایی را که دیشب به تو یاد دادم  
و زانو بزنی پهلوی خستگی های تنم  
هیچ مگو حتی کلامی برنیاور  
لبانت فرو رفته در لب های من

حلقه های پریشان گیسوانت  
دنباله ی نوازش توست بر بوسه هایت  
گیسوان تو روی سینه ی چپم می ریزند  
گیسوان تو چشم هایت را از من پنهان می کنند

مرا در دستان پر حرارت بگیر  
دستانم را بفشار و رهایشان مکن  
پیوند دست ها ارزشمند تر از پیوستن لب هاست  
و هیچ چیز دیگری نمی تواند عشق را آشکار کند



## دوستم بدار

دوستم بدار،  
نه با لبخند ها و نواختن فلوت  
یا گل های بافته شده  
بلکه با قلبت با اشک هایت  
آنچنان که من دوستت می دارم  
با آغوشم با گریه هایم  
وقتی سینه های تو در سینه های من حرکت می کنند  
وقتی من شور و شوق تو را به خودم احساس می کنم  
وقتی زانوان تو از پشت به من هجوم می آورند،  
دهان تشنه ی من دیگر حال تو را نمی فهمد  
در آغوشم بگیر آنچنان که من در آغوشت می گیرم  
نگاه کن  
هیچ شمع روشن نیست  
ما در شب غلت می زنیم  
اما من اندام سوزناک تورا می فشارم  
و آه و ناله ی مداومت را می شنوم  
ناله کن ، ناله کن  
آه ای زن ناله کن  
اروس این رنج سنگین را به ما هدیه داده  
در این همخوابگی  
عذابی که از به وجود آمدن کودک تحمل می کنی  
کمتر از رنجی است که در پدید آمدن عشقت  
دچارش می شوی



## THE MAD EMBRACE

Love me, not with smiles and flutes or plaited  
flowers, but with your heart and tears, as I adore you  
with my bosom and my sobs.

When your breasts alternate with mine, when I feel  
your very life touching my own, when your knees  
rise up behind me, my panting mouth no longer even  
knows the way to yours.

Clasp me as I clasp you! See, the lamp has just gone  
out, we toss about in the night; but I press your  
moving body and I hear your ceaseless plaint. . .

Moan! moan! moan! oh, woman! Eros drags us now  
in heavy pain. You'll suffer less upon this bed in  
bringing forth a child than you'll agonize in bringing  
forth your love.

## راه رفتن در برف

"راه رفتن در برف"، نامه‌هایی است به کسی، که دیگران می‌خوانندش. نامه‌هایی که یا نمی‌نویسی یا اگر نوشتی همین قدر آشفته و غیرخطی می‌شوند. طوری است که خواننده فقط بعد از خواندن همه‌ی آن‌ها، نقشه‌ای (و نه عکسی) از سرزمینی که اتفاق‌ها و احساس‌های نویسنده در آن‌ها جریان داشته به دست می‌آورد؛ نقشه‌ای نصفه و نیمه، که بیش‌تر از آن که بخواهد خط سیری منطقی از ذهنیات نویسنده باشد، طرحی از حس و حال‌های اوست.

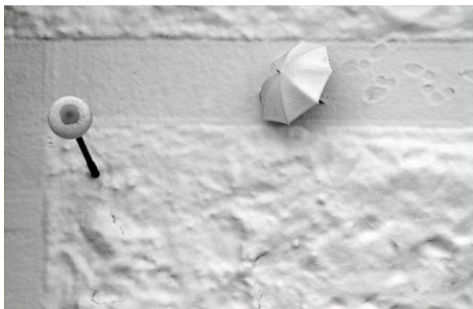
مهرداد همزاد

## دو

چه شد که به فکر نوشتن این نامه افتادم؟ شاید حرف‌های پسری که چند روز پیش دیدم، در شی که برف آمد قرار داشتیم که ونک همدیگر را ببینیم. جزو معدود قرارهایی بود که برای سکس نبود. برای آشنایی بود و گپ. ازش پرسیدم این روزها چه کار می‌کنی؟ سرش را از روی لیوان چای بلند کرد و دستپاچه گفت دارم سعی می‌کنم بزرگ‌تر شوم. همه می‌گویند که "احساس" می‌کنند دارند بزرگ می‌شوند یا شده‌اند. اما آدم‌های خیلی کمی هستند که "سعی" کنند بزرگ شوند. فکر کنم یک ضلع بزرگ شدن هم می‌تواند/باید این باشد که آدم تکلیف خودش را با چیزها مشخص کند. (می‌دانم که زیاد از "چیز" استفاده می‌کنم. برای این است که دایره‌ی مصادیق هرچه بزرگ‌تر باشد و به دام مثال زدن هم نیفتم). حالا من می‌خواهم تکلیفام را با احساس‌ام به تو مشخص کنم. شاید نه با خود احساس، با جهتی که این احساس می‌تواند/باید داشته باشد.

پس این متن یک جورهایی بیش‌تر از این که نامه باشد، برای کسی، نسخه‌ای و تجویزی است برای خودم. (دشمن فرضی: تو با خودت درگیری احمق. همه‌ی این سال‌ها هم با خودت درگیر بوده‌ای فقط. جواب دشمن فرضی: خب باشد. بالاخره یک چیزی "هست" که باید رفع شود. این چیز که توهم نیست. حتا اگر بدانم ریشه‌ی این درگیری مغزی، چیزی بیرون خودم نیست، منجر به این نمی‌شود که آن درگیری یکپهو نیست و نابود بشود. دشمن فرضی: ممنون. ادامه بدهید.) این نامه‌ها کمک می‌کند تا چیزی/چیزهایی در من آرام بگیرد. شاید بیش‌تر از این که ببینم چی می‌خواهم، این مهم باشد که بدانم چی نمی‌خواهم. روش سلیبی. مثلاً من نمی‌خواهم نوازنده‌ی حرفه‌ای بشوم. دیگر چی نمی‌خواهم؟ بگذار در نامه‌ی بعدی مفصل‌تر درباره‌اش بگویم. یادم باشد درباره‌ی شباهت دل‌تنگی با دندان درد و پادرد هم بنویسم.

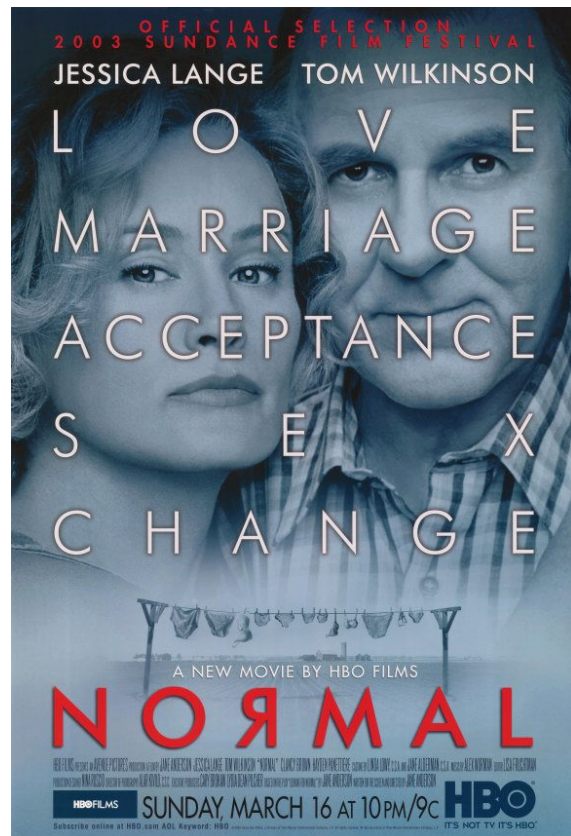
راستی این‌جا هم بالاخره برف آمد. آن‌جا هوا چه جوری است؟



تماس با همزاد: hamzaaad@gmail.com

خسرو آبیگینه / فیلم "عادی" و اهمیت زن-شدن

فیلم "عادی"<sup>۱</sup> به کارگردانی جین اندرسون<sup>۲</sup> و بازی درخشان تام ویکنسون<sup>۳</sup> و جسیکا لانگ<sup>۴</sup>، محصول سال ۲۰۰۳ آمریکا، کمپانی فیلمسازی HBO، برگرفته و بازسازی شده ی نمایشنامه ای است تحت عنوان "در جستجوی امر عادی"<sup>۵</sup> که خود جین اندرسون آن را نوشته بود و به اجرا درآورده بود.



با اینکه این فیلم جوایز متعددی را از آن خود کرده است و از آرایش و گریم تا بازی نقش اول زن و مرد در آن توانسته اند برای این فیلم در فستیوال های سینمایی ای نظیر ساندنس، گولدن گلوب، و امی، افتخاراتی را کسب کنند، باید این فیلم را در چیزی فراتر از فرم ناب سینما بازخوانی کرد. شاید در قیاس با نبوغ سینمایی کسانی که زندگی آمریکائی را از بدو زایش سینما به تصویر کشیده اند، از اورسون ولز تا الکساندر پین، این فیلم اثر سینمایی دوران-سازی نباشد، اما روی مسئله ای دست می گذارد که می توان بارها و بارها بدان پرداخت و از زوایای مختلف آن را بررسی کرد.

در واقع قدرت هنجارشکن این فیلم نه در دیالوگ های پیچیده، نماهایی که استادانه گرفته شده اند، یا تو در تویی روایت فیلم، بل در همین اصرار صادقانه ی آن به وفاداری نسبت به روایتی مشخص و در هیئتی واقعه‌گرایانه نهفته است. داستان فیلم بدین شرح است که روی آپلوود<sup>۶</sup> (با بازی تام ویکلسون)، که کارگر ساده ی کارخانه ای در نقطه ای بومی و دورافتاده در آمریکاست، در بیست و پنجمین سالگرد ازدواجش با ایرما آپلوود<sup>۷</sup> (با بازی جسیکا لانگ) که از او صاحب دو فرزند بزرگ دختر و پسر نیز هست به او می گوید که دچار بحران هویت جنسی شده است و تصمیم دارد طی عمل جراحی جنسیت خود را از مرد به زن مبدل کند. این فیلم بدین ترتیب زاویه ی دید تازه و کمتر اندیشیده شده ای را نسبت به مسئله ی هموفوبیا (همجنسخواه-هراسی) می گشاید. عموماً در گفتمان دموکراتیک-لیبرال غربی چنین وانموده می شود که هر فردی آزاد است هویت جنسی خودش را داشته باشد، و در واقع همجنسخواهی و دگرجنسخواهی را در دو کفه ی مساوی ترازو قرار می دهد. اما مسئله این است که نقطه ی بحران، یعنی آن وضعیت ملتهبی که علناً ساختارهای ژرف هموفوبیک در یک جامعه را آشکار می کند، در نفس همجنسخواه بودن افراد نیست، چه آنجایی که فرد دگرجنسپوش<sup>۸</sup> باشد و چه آنجایی که فرد هردوجنسگرا<sup>۹</sup> است. نقطه ی بحرانی نقطه ای است بینابینی، به این معنا که نمی توان درباره ی چیستی و حد و مرزهای نهایی و مشخص آن تصمیم گرفت؛ حوزه ی بینابینی دقیقاً همانجایی است که ساحت نمادین اجتماعی نمی تواند تمایزگذاری کند، نمی تواند در طبقه بندی یا نوع شناسی عمومی اش به یک شیء غریب، به یک شیء نه این و نه آن، جایگاه و فضای از پیش تعیین شده ای را اختصاص دهد. اینجاست که جامعه در کلیت اش به واکنش دست می زند و در مواجهه با این امر بینابینی غریب تمامی آن تظاهرات پذیرنده و مداراگر کنار زده شده جای خود را به سببیت، خشم و انکار، و آسیب رسانی جمعی نسبت به فرد متفاوت می دهند. وقتی روی آپلوود تصمیم می گیرد که از حوزه ی نمادین مرد-بودن با عمل جراحی به حوزه ی نمادین زن-بودن عبور کند، صرفاً با یک عمل زیست-شناسانه ی ساده مواجه نیستیم، روی "شهروندی محترم" است، کار معینی دارد، توانسته در سطحی هنجارین و ستودنی دو فرزند متعادل دیگر را نیز تحول جامعه بدهد، زندگی بی فراز و نشیبی را در کنار همسرش گذرانیده است و در واقع خواه ناخواه الگویی شده است



در اینجا دگرجنس‌گرایی باید خودش را توجیه کند؛ اینجا مسئله تغییر مکان داده است، نیروی قضیبه‌ی مرد زیر سؤال رفته است؛ در اصل، پیوند میان فعالیت‌های فمینیست‌ها و همجنس‌گراها در اینجا است که ممکن می‌شود.<sup>11</sup>

عمل جراحی روی (که بعداً نام زنانه‌ی روت را بر خویش می‌نهد) دیگر یک سرسپردگی و تسلیم‌شدگی نسبت به نقش‌های دوگانه‌سازی‌شده‌ی زن/مرد، یا همجنس‌خواه/دگرجنس‌خواه نیست بلکه مستقیماً خود این تمایزگذاری‌ها را نشان رفته است، و دقیقاً به خاطر این بدن جنسی‌شده، این امر بنیابینی است که می‌تواند به زعم‌گتاری "نظم مستقر را شناور سازد".

پس، اهمیت تصمیم‌نا به هنگام روی‌آپلود برای تغییر جنسیت و در واقع تبدیل بدن مردانه‌اش، که مکان‌های شدت و تحریک و قدرت آن صلب و متعین هستند، به بدنی زن‌شده، سیال، و مرزناپذیر، منجر به نوعی تخطی ژرف می‌شود، تخطی‌ای که نه تنها از دگرجنس‌خواهی و نقش‌نمادین مردانه، بل از همجنس‌خواهی و نقش‌های جنسیتی اقلیتی و حاشیه‌ای نیز و اساسی می‌کند. همانطور که گتاری یادآور می‌شود:

فکر می‌کنم باطل کردن مفاهیم «بزرگ»ی همچون زن، همجنس‌گرا، و... ضروری است. چیزها هرگز به این سادگی‌ها نیستند. وقتی آنها به دسته‌بندی‌های سیاه-سفید، و مرد-زن تقلیل داده می‌شوند، انگیزه‌ای پس‌پشت این تقسیم‌بندی پنهان شده است، یک عمل دوتایی ساز-تقلیل‌گرایانه به منظور تحت‌انقیاد درآوردن آن چیزها. برای مثال، شما نمیتوانید عشقی را به نحوی تک‌صدایانه و بی‌ابهام وصف کنید. به‌طریقی که به یک معنی مشخص دلالت کند. عشق در پروست هیچگاه صریحاً همجنس‌گرا نیست. این عشق همواره واحد یک عنصر شیئوئید، پارانوئید، یک گیاه-شدن، یک زن-شدن، و یک موسیقی-شدن است.<sup>11</sup>

اینجا، دیگر بحث بر سر پذیرفته شدن و برای خود در این نظام دوگانه‌سازی‌جایی دست و پا کردن نیست، اینجا بحث بر سر واژگونی خود این نظام است. بنا نیست یک سری هویت را برداریم و به جای شان هویتی دیگر بگذاریم، یعنی از یک وضعیت "بودن" به یک وضعیت "بودن" دیگرگونه برسیم.

از هرآنچیزی که در یک جامعه‌ی عادی، امن، و تثبیت‌شده، انتظار می‌رود از یک "مرد" سر بزند. می‌توان گفت که او نسخه‌ای اطمینان-بخش یا مصداقی مناسب از الگوی "پدر" در بنیاد خانواده است. پدری که به نوبه‌ی خود در محیط‌های اجتماعی مردانه مثل بار یا در مهمانی‌هایی با حضور دوستان و همکاران به نفعی مساعد حضور به هم رسانده نقش‌نمادین مردانگی خود را به خوبی ایفا می‌کند. نیز ضمن تربیت فرزندان خود به شکلی "پدرانه" و حمایت و همراهی همسرش در مقام "شوهر"ی صبور و حامی نقش "پدر" در بنیاد خانواده و در اجتماع را به خوبی بازتولید می‌کند.

ولی دقیقه‌ای بحران‌زا رخ می‌دهد، دقیقه‌ای شگفت و غیر قابل پیشبینی، او می‌خواهد این نقش-پذیری را به کل انکار کند، او می‌خواهد تاریخ زیسته و مردانه‌اش را به مزبله‌دان تاریخ بسپارد و به چیزی دیگر، جنسیتی دیگر، هویتی دیگر مبدل شود. در واقع، او می‌خواهد در بیست و پنجمین سالگرد ازدواج "موفق" خود با همسرش تجربه‌ای شیئوئید را از سر بگذارند، تجربه‌ی "زن-شدن" را.

فلیسک گتاری در "زن-شدن" به همین مسئله می‌پردازد و زن-شدن را پیش‌درآمدی برای هر شکلی از "شدن"، یعنی تغییر و دگرگونی‌های بنیادین و رادیکال می‌داند. او زن-شدن را نه همچون مسئله‌ای هویتی و جنسیتی بل در مقام راهی برای "شدن"، برای "گشادگی" و لمس تجربه‌ای رادیکال بازخوانی می‌کند، برای او زن نه آن چیزی است که "هست" بل آن چیزی است که "می‌شود".

اینجاست که تجربه‌ی همجنس‌خواهانه واجد کیفیتی رادیکال می‌شود؛ بنا نیست همجنس‌خواهی در یک چنین وضعیتی با پذیرش هنجارهای از پیش داده‌ی نظم مسلط خود را همچون دیگری دگرجنس‌خواهی تعریف کند و سعی کند نقش نقیض یا قطب مخالف آن را بازی کند، و به همین ترفند توازنی سترون، بی‌فرجام، درخودمانده و نهایتاً واپس‌نشیننده را بین همجنس‌خواهی و دگرجنس‌خواهی برقرار سازد؛ کاملاً برعکس، این نوعی تجربه‌ی آمیخته با "شدن"، این وضعیت سیال و زاینده و پرتغییر به شکلی از همجنس‌خواهی می‌رسد که به زعم گتاری:

در یک سطح جزئی و آوانگاردتر با همجنس‌گرایی ستیزه‌جویانه از نوع FHAR مواجه می‌شویم. این همجنس‌گرایی در زمین خود دگرجنس‌گرایی به مصاف آن می‌رود.



در نتیجه، ما به حادثترین نقطه ی ممکن در تاریخ همجنسخواهی نزدیک شده ایم، نقطه ی زن-شدن، یعنی فراروی توأمان از تمامی نقش های جنسیتی، چه در مقام اقلیت و چه اکثریت، جایی که جامعه نه با جنسیتی متفاوت از خودش بلکه با ناممکنی تفکیک-پذیری جنسیتی خودش رو در رو می شود. آری! اینگونه است شدت ویرانگر تجربه ی زن-شدن روی، چیزی که همگان را علیه او می شوراند، و تصویر مداراگرانه، مهربانانه و دیگری-پذیرانه ی "جامعه ی باز" آمریکائی را یکسره مخدوش می کند، و تصویری فاشیستی و سرکوبگرانه را در جای آن می نشاند؛ شدتی که چرخشی بنیادین را نوید می دهد، و درس نهایی فیلم این است که تنها به مدد عشق، این شدت شدت ها، می توان زن-شدن روی را در مسیری زایا انداخت و انرژی آزادشده و عظیم این تجربه را به هستی ای خلاقانه تر، شاعرانه تر و انقیادستیزتر مبدل ساخت؛ وقتی که اعضای خانواده ی او زن-شدن او را می پذیرند و از نو به او که اینک روت نامیده می شود عشق می ورزند، ما با یک نا-خانواده ی تمام عیار، با یک نقیضه یا وراونه-نمائی بی نظیر، از نهاد خانواده، این نهاد تثبیت شده و فرساینده، مواجه می شویم. این فیلم یک پیام ناخواسته دارد، پیامی که بعید است نویسنده ی آن نیز در خواب بدان اندیشیده باشد: زن-شدن واژگونی کامل نظم مستقر است، انقلابی فراگیر در میل.

1 Normal.

2 Jane Anderson.

3 Tom Wilkinson.

4 Jessica Lange.

5 Looking for Normal.

6 Roy Applewood.

7 Irma Applewood.

8 transvestite.

9 bisexual.

10 برگرفته از سایت زغال:

[http://zoghalmag.com/zoghal/index.php?option=com\\_content&task=view&id=۱۶۹&Itemid=۲۲۶](http://zoghalmag.com/zoghal/index.php?option=com_content&task=view&id=۱۶۹&Itemid=۲۲۶)

11 همان

12 Wayne Applewood.

13 Joe Sikora.

بل از اساس می خواهیم "بودن" را و هویت ایستای آن را از میان برده "شدن" سیال و چندگانه را به جای آن به جریان اندازیم.

روی/روت نمی خواهد زن خانواده یا مرد آن باشد، او می خواهد زن-شدن خانواده، نقش-گریز شدن خانواده، و نقطه ی ناممکن خانواده باشد. البته که واکنش های همکاران محترم سابق، هم-نیایش های معقول و مهربان در مراسم عمومی صبح های یکشنبه در کلیسا، و همسایه های همیشه خنده رو قابل پیش-بینی است. آنها به سادگی روی را طرد می کنند. برآمدگی سینه های او، لباس های مخملین و لطیف تازه اش، و نیز آرایشی که رفته رفته بر صورت او مستقر می شود، برای آنها صرفاً یک چیز بیگانه و آزارنده نیست، بل تهدیدی نسبت به هویت، بودگی، و چیستی خودشان است.

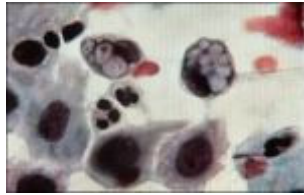
آنها در روی یک موجود "متفاوت از خود" را تشخیص نمی دهند، بل اساساً امکان "شدن" خود را باز می یابند، این میل کل جامعه به انکار هویت مفروض خودش است، یعنی تخطی از حصارهای امنی که او خود به گرد خودش کشیده است، که باعث می شود از این فرآیند سیال زن-شدن روی امتناع ورزد، و سعی کند با تحقیر، خشونت، و طرد کردن، او را از این "شدن" باز دارد.

ترومای واقعی، نه غریب بودن تصمیم روی نیست، بلکه نهفته در این مسئله است که یک چنین شدنی به شدت همگانی است. در واقع، روی دارد فراخوانی همگانی به رهاسازی میل می دهد. روی/روت و همسرش پس از مشاجرات آسیب-زا و حاد، و درگیری های فرساینده نهایتاً تصمیم بر این می گیرند که با هم به زندگی مشترک شان، پس از عمل جراحی روی، ادامه دهند. و خوب، سؤال این است، که آیا روی/روت و زن سابق اش ایرما یک جفت لزبین خواهند شد؟

در واقع پسر این زوج، وین اپلوود<sup>۱۲</sup> (با بازی جو سیکورا<sup>۱۳</sup>)، در مشاجره ی لفظی تند و گزنده ای عیناً همین سؤال را از پدرش (روی) می پرسد، و وقتی روی به او گوشزد می کند که به او "طعنه نزن!"، پسر با آمیزه ای از خشم و بهت می گوید: "من گیج تر از اونی هستم که بتونم طعنه بزنم!"



واژن به رحم حرکت کرده و وارد لوله فالوپ شده و می تواند باعث عفونت بسیار جدی شود. درمان این بیماری از طریق مالیدن یک کرم به واژن و استفاده از آنتی بیوتیک است.



کلامیدیا (Chlamydia)

رایج ترین بیماری قابل درمان مقاربتی است. این بیماری اگر که درمان نشود می تواند باعث مشکلات جدی در مراحل بعدی زندگی شود. کلامیدیا باعث عفونت مدخل رحم (cervix) در زنان می شود. مجرای خروجی مثانه (urethra)، مقعد و چشمان، هم در زن و هم در مرد ممکن است از این بیماری عفونت یابند. عوارض عفونت در هر زمانی ممکن است بروز کنند. اغلب این عوارض چیزی بین یک یا سه هفته بعد از ابتلاء به بیماری رخ می دهند. البته عوارض بیماری ممکن است برای مدت مدیدی خود را نشان ندهند.



شپش ناحیه تناسلی (Crabs or Pubic Lice)

انگل های کوچکی به شکل خرچنگ هستند که در بین مو زندگی کرده و از خون تغذیه می کنند. اینها عمدتاً در بین موهای ناحیه تناسلی زندگی می کنند ولی ممکن است در بین موهای زیر بغل و همینطور موهای صورت و ابروی چشم هم زیست کنند. این انگل ها می توانند بیرون از بدن هم به زندگی خود ادامه بدهند و از این رو در لباس، ملافه های تُشک و حوله هم ممکن است پیدا شوند. شما ممکن است این نوع شپش را با خود حمل کنید و از آن مطلع نباشید. ولی دو تا سه هفته بعد از آن دچار نوعی خارش می شوید. این نوع انگل عمدتاً از طریق تماس فیزیکی در حین مقاربت جنسی منتقل می شود ولی ممکن است از طریق استفاده مشترک از لباس، حوله و یا ملافه با کسی که آن را دارد نیز منتقل شود. هیچ روش موثری برای جلوگیری از سرایت این انگل به خودتان وجود ندارد ولی شما می توانید با شستن لباس ها، حوله و ملافه تان با آب داغ از سرایت آن به دیگران جلوگیری کنید. محلول ضدعفونی ویژه ای را می توان از داروخانه خریدو به بدن مالید تا این انگل را از بین ببرد. تراشیدن موهای ناحیه تناسلی لزوماً باعث از بین رفتن این انگل نمی شود.

## رامتین آزاد

در شماره های قبل چراغ به مبحث بیماری های تناسلی پرداختیم. پس از معرفی دستگاه تناسلی مردان و زنان به دو بیماری شایع سوزاک و سفلیس اشاره شد. قبل از پرداختن به موضوعی تازه، به دلیل اینکه متأسفانه این روزها شیوع بیماریها و عفونت هایی که از طریق ارتباطات جنسی منتقل می شوند بسیار گسترده شده است و تمام افرادی که از نظر جنسی فعال هستند، در معرض خطرات ناشی از این بیماریها قرار دارند، تصمیم گرفتیم این بحث را کامل کنیم. در این شماره در آخرین قسمت از این مبحث به اختصارلیستی از این بیماری ها و راه های پیشگیری از آنها گردآوری شده است و با نکاتی کلیدی در رابطه با این بیماری ها آشنا می شوید.



واژینوسیس میکروبی (Bacterial Vaginosis - BV)

به معنای دقیق کلمه یک بیماری آمیزشی نیست زیرا که از طریق مقاربت جنسی منتقل نمی شود. ولی این بیماری از طریق رابطه جنسی تشدید می شود و در اغلب موارد در زنانی که از نظر جنسی فعال هستند پیدا می شود تا در زنانی که هیچوقت مقاربت جنسی نداشته اند. عامل این بیماری به هم خوردن توازن در وضعیت یک باکتری عادی و امن است که در واژن زن وجود دارد و هر چند که نسبتاً بی خطر است و توجه به خود جلب نمی کند ولی برخی اوقات ممکن است به ترشح بیش از حد مایعی منجر شود که بوی نامطبوع ماهی گندیده می دهد. هر چند که توضیح روشنی برای وقوع این بیماری وجود ندارد ولی این توضیح مطرح شده که ترکیب بازی منی مرد ممکن است یک عامل باشد، زیرا که می تواند محیط اسیدی باکترهای واژن را عوض کند. یک عامل دیگر می تواند استفاده از کویل بعنوان یک وسیله پیشگیری توسط زنان باشد. یک زن نمی تواند واژینوسیس میکروبی را به یک مرد منتقل کند ولی ضروری است که او مورد درمان قرار گیرد چه اینکه این بیماری اغلب از



لباس ها و ملافه های خود در آب داغ از سرایت این بیماری به دیگران جلوگیری کنید. مایعات ضدعفونی وجود دارد که می توانید از داروخانه بخرید و به بدن خود بمالید تا این انگل از بین برود.



برفک (Thrush)

که به آن کندیاسیس (candidiasis) هم می گویند قارچی (yeast) است که بر روی پوست زندگی می کند و رشد آن توسط باکتریهای بی ضرر دیگری که وجود دارند محدود می شود. اگر این قارچ خود را تکثیر کند می تواند باعث خارش، تورم، زخم شدگی و ترشحات در مرد و زن شود. زنان ممکن است هنگام دفع ادرار نوعی ترشح غلیظ سفید را تجربه کنند. بسیاری از مردان ممکن است چنین ترشحاتی را از آلت تناسلی خود تجربه کنند و برایشان سخت باشد تا پوست ختنه گاه خود را عقب بزنند. برفک هنگام مقاربت جنسی با کسی که به آن مبتلا است سرایت می کند. ولی همینطور در صورتی که لباسهای بسیار تنگ نایلونی یا الیاف مصنوعی بپوشید و یا آنتی بیوتیک مصرف کنید نیز ممکن است بروز کند. برخی اوقات علت وقوع آن روشن نیست. برای جلوگیری از سرایت این بیماری استفاده از کاندوم هنگام مقاربت جنسی موثر است و تا آنجا که به مردان مربوط می شود شستن منظم زیر پوست ختنه گاه شان نیز مفید است. معالجه برفک شامل استفاده از درمانهای ضد قارچ می شود. برفک ممکن است بویژه در زنان دوباره عود کند.



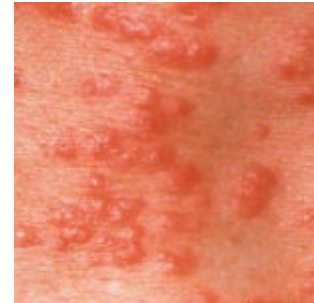
زگیل ناحیه تناسلی (Genital warts)

تومورهای گوشتی کوچکی هستند که ممکن است در هر کجا از ناحیه تناسلی مرد یا زن پدیدار شوند. این بیماری در اثر ویروس بنام ویروس پاپیلوما انسان (Human Papilloma Virus - HPV) وجود می آید. زگیل ممکن است روی آلات تناسلی، و یا اندام مختلف بدن، مانند دستان رشد کند.



تب خال ناحیه تناسلی (Genital herpes)

توسط ویروسی بنام هرپس سیمپلکس (herpes simplex) رخ می دهد. این ویروس می تواند بر دهان، ناحیه تناسلی، پوست اطراف مقعد و انگشتان اثر بگذارد. بعد از اولین شیوع تب خال، این ویروس می تواند در بین بافت های عصبی مخفی بماند، یعنی جایی که کاملاً غیر قابل تشخیص است و باعث عوارضی نمی شود. عوارض اولین عفونت معمولاً بین یک تا ۲۶ روز بعد از در معرض این بیماری قرار گرفتن رخ می دهند و برای دو تا سه هفته دوام می آورند. چه مرد و چه زن ممکن است یک یا چند نوع از عوارض این بیماری را داشته باشند که شامل حس خارش یا سوزش در ناحیه تناسلی یا اطراف مقعد، تاول های آبدار کوچکی که ممکن است بترکند و زخم های دردآور کوچک به جا بگذارند، برخورداری از درد هنگام ادرار اگر که ادرار از روی زخم های باز بگذرد، کسالت شبیه ابتلاء به آنفلونزا، کمردرد، سردرد، غدد متورم و تب می باشند.



جرب (Scabies)

توسط کرم های انگلی که به زیر پوست می روند و باعث خارش می شوند رخ می دهد. این کرم ها بسیار کوچک هستند و قابل رویت نیستند و بسیاری افراد نمی دانند که آنها را با خود حمل می کنند. اینها باعث خارش می شوند و این وضعیت ۲ تا ۶ هفته بعد از سرایت به مرض شروع می شود. علائم این بیماری وجود خط های قرمز در زیر پوست دست، کفل و اندام تناسلی است. رایج ترین نحوه سرایت این بیماری از طریق تماس فیزیکی در حین مقاربت جنسی است هر چند ممکن است با استفاده مشترک از حوله و یا لباسهای فرد دیگری که به بیماری مبتلا است سرایت صورت گیرد. این نحوه سرایت البته غیر معمول است. هیچ روش موثری برای اینکه از سرایت بیماری به خود جلوگیری کنید وجود ندارد هر چند که می توانید با شستن



بعد از اینکه ویروس زگیل ناحیه تناسلی به شما منتقل شد معمولاً بین یک تا سه ماه طول می کشد که این زگیل ها بر روی اندام تناسلی شما ظاهر شوند. شما و یا همزی تان ممکن است متوجه ظاهر شدن تکه های سفید/ صورتی کوچکی یا تکه های بزرگتری شبیه کلم روی ناحیه تناسلی شوید. این نوع زگیل در حوالی ناحیه خارجی واژن، پنیس، پوست بیضه و مقعد ظاهر می شوند. ممکن است به تنهایی یا بصورت گروهی رشد کنند، باعث خارش می شوند ولی بدون درد هستند. اغلب بجز خارش عارضه دیگری ندارند و ممکن است به سختی قابل دیدن باشند. اگر زنی در مدخل رحم اش زگیل داشته باشد، در آنصورت ممکن است باعث خونریزی جزئی شود و بصورت نادر ممکن است نوعی مایع رنگی از ناحیه واژن ترشح شود.

همیشه به خاطر داشته باشیم:

- ۱- بر اساس برآورد سازمان جهانی بهداشت، بیشتر از ۳۳۰ میلیون مورد جدید بیماریهای مقاربتی قابل درمان از جمله سیفیلیس و سوزاک سالانه در دنیا بروز می نماید.
- ۲- طبق گزارش منابع معتبر جهانی، بیماریهای آمیزشی در دنیا رو به افزایش است و نظر به مسری بودن این بیماریها و عوارض ناشی از عدم درمان و پیشگیری آن، کنترل بیماریهای آمیزشی ضروری می باشد.
- ۳- بیماریهای مقاربتی قابل پیشگیری و درمان هستند.
- ۴- ابتلا به بیماریهای آمیزشی، خطر آلودگی به ویروس ایدز را افزایش می دهد و موجب بروز بیماری ایدز و مرگ بیماران می شود.
- ۵- راه های ورود عوامل بیماری زا معمولاً از طریق اندامهای تناسلی، مجاری ادراری، مخاط دهان و مقعد، پوست خراش یافته و خون است.
- ۶- در زنان و نیز در مردان، بیماریهای قابل انتقال از راه مقاربت در گروه سنی ۱۵- ۳۰ سال در بالاترین حد است و در سنین بعدی کاهش پیدا میکند.
- ۷- درمان موثر وقتی امکان پذیر است که بیمار در دوره درمان را کامل کنند.
- ۸- استفاده از کاندوم برای فعالیت های جنسی یکی از بهترین راههای پیشگیری است.
- ۹- مردان ختنه شده کمتر از مردان ختنه نشده به بیماریهای مقاربتی مبتلا می شوند.
- ۱۰- علاوه بر درمان بیمار، باید همسر و شریک جنسی او نیز درمان شوند. اگر یک طرف درمان شود، چون بیماری مسری است، چرخه انتقال، ادامه می یابد.



**خشایار**

**احمد حلت - سردبیر مجله موفقیت**

نیمه ی دوم بهمن و نیمه ی اول اسفند ماه وقت کمی برای چراغ گذاشتم. می دانم که تنبلی کردم و امیدوارم مرا ببخشید. برای این شماره دو مطلب از اینترنت برداشته ام و اینجا با شما در میان می گذارم. مطلب اول، سرمقاله ای از مجله ی پرفروش موفقیت در ایران است. آدرس سایت اینترنتی این مجله هم برای استفاده تان پیوست شده است. مطلب دوم مربوط به خانم سعیده قدس است که یکی از زنان نیکوکار و موفق ایرانی است که در سال ۲۰۰۸ به عنوان یکی از زنان موفق جهان شناخته شده است. کمک کنید تا مطالب تازه ای با هم بنویسیم. ارتباط شما است که این ستون را زنده خواهد کرد. از غم ها و شادی های تان و راههایی که برای حل مشکلات تان پیدا می کنید بنویسید و برای ستون موفقیت مجله بفرستید.

**چیزی به نام "اگه نشه؟! وجود نداره! (راه سوم)**

**احمد حلت - مجله موفقیت شماره ۲۰۶**

آیا تا به حال دقت کرده اید که علت ترمز زدن و سست شدن و درجا زدن خیلی ها در زندگی ترس از یک توهم به ظاهر منطقی به نام "اگر نشود؟! است؟

نمونه های این ترس توهمی در جامعه آن قدر زیاد است که هر شخصی می تواند هزاران مثال موردی برای آن در زندگی خود و اطرافیانش پیدا کند. دانش آموزی مشغول درس خواندن است. شوق و شور و انگیزه او بی نهایت است. اما به دلیل یک استدلال به ظاهر منطقی که از جایی به ذهن او راه می یابد ناگهان متوقف می شود و دست از تلاش برمی دارد. وقتی پای صحبت این دانش آموز جازده و مستاصل می نشینی می بینی که او دنبال جوابی برای یک سوال می گردد؟! جوابی که مطمئن است اگر پیدا کند می تواند با شوق و شوری چند صد برابر به سراغ درس و مشق برود. آن سوال این است که اگر من درس بخوانم و به هزار و یک دلیل در کنکور قبول نشوم چه می شود؟! هر پاسخی که شما به این دانش آموز ترسیده از "اگر نشود...؟! " بدهید باز نمی تواند او را آرام سازد. اگر به او بگویید می تواند سال دیگر امتحان بدهد باز می پرسد اگر سال دیگر هم نشد چی؟ در واقع تصور و تجسم "اگه نشه...؟! " آن قدر قوی و قدرتمند است که می تواند قوی ترین مردان عالم را هم زمین گیر کند و از تلاش بازدارد.

به نظر شما علت این که خیلی از افراد حاضرند بیکاری را تحمل کنند و دست به کار و اشتغالی جدید نزنند چیست؟ پای صحبت این افراد درمانده و مستاصل بنشینید و از آنها سوال کنید چرا سراغ کاری نمی روند؟! می بینید که همگی یک جواب یکسان در آستین دارند، آنها بلافاصله به شما می گویند اگر برای این کار جدید وقت گذاشتیم و هزینه و سرمایه خود را هدر دادیم و جواب نگرفتیم چه خاکی بر سر بریزیم؟! و چه تضمینی وجود دارد که وضعمان از همین که هست بدتر نشود؟ خوب توجه کنید! این جا هم تصور "اگه نشه؟! " باعث توقف و بی حرکتی و بی واکنشی شده است و به صورت یک مانع جدی جلوی هر نوع تلاش و کوششی ایستاده است.

اما آیا به راستی "اگه نشه...؟! " وجود خارجی دارد و یک چیز واقعی است؟ نکند "اگه نشه...؟! " فقط یک نقطه انشعاب باشد. یعنی در طول انجام یک کار در مراحل مجبور باشیم حالت های مختلف را بررسی کنیم و برای هر حالت یک مسیر انشعابی مناسب طراحی کنیم.

و "اگه نشه... " سوالی است که فقط باید برای انتخاب جاده و راه کار مناسب از خود پرسیم؟ همین و بس! به زبان خیلی ساده، "اگه نشه؟" که از آن وحشت داریم فقط یک تابلوی علامت و هشدار است که سر یک دو راهی می گذارند که اگر از این مسیر پیشروی به سوی هدف ممکن نشد از مسیر بعدی و از انشعاب و جاده دوم به راه خود ادامه می دهیم.



کرد و اگر لازم شد خودمان را باید به اندازه لازم در خلاف جهتی که داریم سقوط می‌کنیم کج کنیم.

بد نیست بدانید که بسیاری از برنامه‌های کامپیوتری با استفاده از قانون "اگر این نشد پس آن یا آن یکی یا آن یکی دیگر را امتحان کن!" کار می‌کنند. انشعاب در زبان‌های برنامه‌نویسی یک ویژگی الزامی و ضروری است و جزو دستورات اساسی همه زبان‌های برنامه‌ریزی و برنامه‌سازی محسوب می‌شود. نکته جالب این‌جاست که یک کامپیوتر بر اساس برنامه‌ای که از قبل دارد، وقتی با یک مورد "اگر این نشد!" برخورد کند دست روی دست نمی‌گذارد و ماتم نمی‌گیرد و همه عملیات خود را متوقف نمی‌کند. بلکه سریعاً انشعاب می‌زند و از مسیر جدیدی به سمت هدف نهایی برنامه خود حرکت می‌کند.

راه سوم این شماره هم می‌گوید که انسان موفق در زندگی خودش باید دقیقاً به همین شکل عمل کند. یعنی هر وقت فکر و تصور "اگر نشد!" به ذهنش راه یافت، باید بلافاصله هدف نهایی خودش را جلوی چشمانش بیاورد و از خود بپرسد من که می‌خواهم حتماً به این هدف برسم پس اگر از این مسیر نشد باید مسیر مناسب دومی را انتخاب کنم. آن مسیر دوم چه می‌تواند باشد؟

اگر این‌گونه فکر کنیم و افکار "اگر نشدی؟" خودمان را به صورت یک علامت برای دوراهی‌های زندگی تجسم کنیم دیگر دست‌پاچه و دست و پا بسته نمی‌شویم و به جای یک‌جا نشستن و دست روی دست گذاشتن به دنبال راه‌کار دوم و جاده جدید در زندگی می‌گردیم.

آب را در نظر بگیرید. اگر یک رودخانه در مسیر خودش به سمت دریا با یک مانع سنگی مواجه شود چه می‌کند. همان‌جا می‌ایستد! معلوم است که نه!

آب سعی می‌کند مانع را دور بزند و از اطراف آن مسیر خود را پیدا کند. اگر باز هم نشد. همان‌جا پشت سنگ روی هم جمع می‌شود تا قد و ارتفاعش از سنگ بیشتر شود و بتواند از روی آن و یا اطراف آن عبور کند. اگر باز هم نشد همان‌جا شروع می‌کند به خالی کردن زیر سنگ و متلاشی کردن آن. به زبان ساده هیچ چیزی نمی‌تواند جلوی رودخانه‌ای را بگیرد که عزم دریا کرده و در این عزم و اراده‌اش هم مصمم است. برای رودخانه "اگر نشد!" وجود ندارد. اگر هم حالتی پیش بیاید که گزینه و راه‌کار قبلی نشدنی شد بلافاصله همان‌جا یک راه‌کار جدید و یک انشعاب جدید تصمیم‌سازی و انتخاب می‌شود. اگر باز هم نشد.

راه سوم این شماره به همین نکته طلایی اشاره دارد و می‌گوید که ترسیدن از "اگر نشد؟" های ذهنی شبیه ترسیدن از یک تابلوی بی‌جان است و در واقع انسان عاقل باید از تصورات "اگر نشد...؟" خود برای یافتن راه‌ها و انشعاب‌های چاره‌ساز و راهگشا به سوی هدف اصلی خود استفاده کند.

دوباره مثال همان دانش‌آموز را تکرار می‌کنیم. فرض کنید دانش‌آموز مورد نظر ما به خود می‌گوید اگر شب امتحان نتواند خوب بخوابد و صبح دیرتر از موعد و یا با خستگی مفرط و روح و روان پریشان از خواب بیدار شود و کارآیی لازم برای تست زدن را نداشته باشد چه اتفاقی می‌افتد؟

طبیعی است که در این شرایط نتیجه آزمون چندان درخشان نخواهد بود. اما همین تصور "اگر نشد؟" می‌تواند به صورت یک سوال قلمداد شود و برای کم کردن احتمال وقوع چنین اتفاقی در شب امتحان از همین الان راه‌کارهای کمکی از قبل طراحی و تمرین شود. مثلاً دو سه روز قبل از آزمون شخص به تفریح و استراحت بپردازد و روی تکنیک‌های کاهش تنش و استرس روحی بیشتر کار کند و یا حتی اگر لازم است تحت نظر پزشک قرار گیرد.

"اگر نشد!؟" چیزی بیشتر از یک تابلوی بی‌جان و بی‌اراده نبش دوراهی‌های زندگی ما نیست و بیشتر از یک تابلوی راهنما هم نباید برای تصورات "اگر نشد؟" زندگی خودمان ارزش قایل شویم.

زندگی موفقیت‌آمیز بسیاری مواقع شبیه راه رفتن روی طناب است. اگر یک بندباز در لحظه راه رفتن و قدم زدن روی طناب به این فکر کند که اگر نتواند خود را مستقیم روی طناب نگه دارد و به سمت راست یا چپ بدنش کج شود چه اتفاقی می‌افتد؟ بدیهی است که نتیجه این اتفاق سقوط است. اما قبل از این‌که این اتفاق بیفتد می‌توان برای این کج شدن راه‌حلی پیدا کرد. راه‌حل بسیار ساده است. اگر به سمت راست کج شدی کافی است خودت را به سمت چپ متمایل کنی و برعکس اگر به سمت چپ افتادی خود را به سمت راست بکشان. در عین حال پیشروی و قدم زدن به سمت جلو را نیز از دست نده! همه بندبازهایی که توانسته‌اند مسافت‌های طولانی را روی طناب راه بروند بدون این‌که بیفتند از همین قانون ساده پیروی کرده‌اند. برای یک بندباز "اگر نشد...؟" معنایی ندارد. بندبازها شعار بسیار ساده‌ای دارند. می‌گویند دوچرخه فقط وقتی راه می‌رود به زمین نمی‌افتد برای زمین نخوردن فقط باید به سمت جلو پیشروی -

گفتگو با سعیده قدس، عضو هیات مدیره مؤسسه خیریه کودکان مبتلا به سرطان "محک"

"سرطان فرآیند دردناکی است که نه تنها کودک بیمار را درگیر می کند، بلکه خانواده ها را نیز در شرایطی بسیار سخت و توان فرسا قرار داده، بنیان روانی، اقتصادی و اجتماعی آنها را متزلزل می سازد و در موارد بسیاری به نابودی و از هم پاشیدگی خانواده منجر می شود"

سعیده قدس خود را چگونه معرفی می کند؟

اگر من در کره ای دیگر فرو آیم و از من پرسند کی هستی؟ می گویم من آدمی از زمین هستم که خوشبخت بودم و بخت یارم بود. زندگی پر از فراز و نشیب بوده ولی همیشه نتیجه شیرین داشته است. این توفیق را داشته ام که سیلوش گونه از آتش بیرون بیایم. آرزو می کنم سرنوشت، امتحانات دشوار از من نگیرد.

بذر محک چگونه کاشته شد؟

تشکیل محک از فکر همدردی انسان ها منشا گرفت. گمان می کنم همه افراد می توانند بذر فکر نو را بکارند. همه با رنج روبه رو هستند مانند تولد یک بچه که مقدمه آن دردی توانفرسا است، هر اتفاق سرنوشت ساز، مقدمه آن رنجی در ابعاد گسترده بوده است.

بیشتر بگویید؟

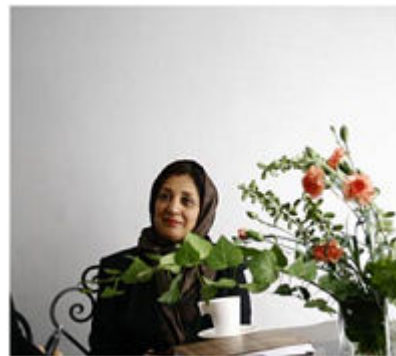
با توجه به درک مستقیم از ابعاد رنج غیرقابل تفسیر و تصور که به کلمه در نمی آید، اینکه مادری شاهد پرپرشدن فرزندش باشد و دردکشیدن او را ببیند، اینکه عزیزترین فرد زندگی خود را از دست می دهی و کاری نمی توانی بکنی. این درد زمانی فرساینده می شود که بدانی کارهایی هست که بتوان انجام داد ولی تو نمی توانی از عهده آن برآیی. بخش مشیت و مقدرات الهی درست است ولی اینکه تو باور کنی که کارهایی هست ولی تو نمی توانی برای فرزندت انجام دهی، این غم را به خمشی سرکش تبدیل می کند. این زمان قادر خواهید بود با پنجه های تان جهان را پاره پاره کنید. این خشم بی امان به زندگی شخصی و خود انسان برمی گردد و اینکه من لیاقت ندارم، پول، پارتی و یا علم آن را ندارم. این آرزوهای مکرر بود که در برخورد با مادران می دیدم. اینکه پدر و مادر هم با بیماری سخت فرزند، ناتوان شده اند، اینکه به آنها کمک کنیم تا یآوری داشته باشند.

یک راه کار جدید دیگر! به زبان ساده "اگه نشد؟"ی وجود ندارد و هرچه هست شدن و تحول و تغییر است.

کسی که فقیر است و سرمایه اش اندک، اگر مهارتی دارد و مطمئن است می تواند به کمک این مهارت و با تلاش و پشتکار و خلوص نیت به ثروتی مناسب دست یابد دیگر نباید از ترس "اگه نشه...؟! "های رنگارنگ دست نگه دارد و وارد گود نشود. باید عزم خود را جزم کند و با چشمان باز و حواس صددرصد جمع درست مانند آن بندبازی که روی طناب به جلو می رود سعی کند بدون زیاده روی و افراط یا کم کاری و تفریط به شکلی متعادل خود را به سمت جلو بکشانند. همه آدمهایی که فقیر بوده اند و اکنون به نوایی رسیده اند دقیقاً به همین شکل عمل کرده اند. آنها "اگه نشه؟" های ذهنی خود را به صورت تابلوی راهنمایی تجسم کرده اند که به آنها می گوید: "اگه نشه به این شکل عمل می کنیم تا بشود!"

برگرفته از سایت: <http://www.movafaghiat.com>

در این قسمت معرفی کوتاهی از خانم سعیده قدس و مصاحبه ای از ایشان را که توسط هفته نامه سپید انجام شده است می خوانید:



سعیده قدس متولد ۱۳۳۰ در تهران نویسنده و نیکوکار ایرانیست. او از موسسین مؤسسه خیریه حمایت از کودکان مبتلا به سرطان است. او نویسنده چندین کتاب نیز بوده است. او در فهرستی که روزنامه وال استریت ژورنال برای ۵۰ زن برتر سال ۲۰۰۸ (میلادی) معرفی کرد با رتبه ۴۵ یکی از معرفی شدگان بود. همچنین او نویسنده رمان تاریخی موفق "کیمیا خاتون" است که از سال نشر (۱۳۸۳) تا سال ۱۳۸۹ نوزده بار تجدید چاپ شده است.



بودند، به طور جدی و با آغوش باز این موضوع را پذیرفتند. مدیریت، مسطح بود و شکل هرمی و سلسله مراتبی نداشت. کار گروهی و عاشقانه بود. بگذریم از اینکه الان به دلیل ابعاد کار و ایجاد نظم مجبوریم سازمان داشته باشیم و کنترل کنیم .

#### الان چطور؟

برای محک هیچ کمکی در هر سطحی تفاوتی با هم ندارد. ثروتمندی که میلیون ها تومان پول کمک می کند با خانمی که یک کار ساده را داوطلبانه انجام می دهد، همه یکسان هستند. مهم ترین مساله، احساس رضایت و تاثیرگذاری است که میان اعضا وجود دارد. محک را باوران اولیه آن که بیشترشان خانم های خانه دار بودند، جان بخشیدند. اینکه خانمی برای مثال، حوصله کاری را نداشت، از وقت آزاد خود کمک می کرد وقتی تاثیر کارش را می دید، امیدوار ادامه می داد .

#### مشکلات سر راه چطور؟

خستگی ها، برخورد ها، تکراری شدن ها، دیده نشدن ها و درک نشدن ها همه از مشکلاتی بود که وجود داشت ولی با وجود همه اینها دیدن اینکه این بچه ها و خانواده آنها نباید پشت در بیمارستان ها بخوابند، در شرایط بسیار دلپذیر با روی باز پذیرفته می شوند، با ماشین مخصوص به بیمارستان می روند و اینکه کار بی حاصل نبوده است و دیدن این نتایج مستقیم خستگی را از تن و فکر و روح و جان به در می کند و انرژی تازه به کالبد همه ما می بخشد. مهم این است که همه می پذیرند و به تو حق می دهند. همه سعی خود را می کنند تا محیط دلپذیر شود تا دوباره تازه و سر حال خدمت کنی. مسایل جزئی رفع می شود .

#### رمز موفقیت «محک» را در چه می دانید؟

زمانی که سازمان خیلی بزرگ نبود و یک نهال بود، خیلی خوش اقبال بودیم و همه چیز خوب جلو رفت. فقط به آنچه در توان داشتیم، اتکا کردیم. جایی را اجاره نکردیم که مجبور به پس دادن آن شویم. هرگز جوری برنامه ریزی نکردیم که برای مثال، صاحبخانه مجبور شود از حق خود بگذرد. روی دیگران هیچ حساسی باز نکردیم، به هیچ کس و هیچ چیز به جز خدا و خودمان امیدوار نبودیم و از هیچ کس حتی دولت نخواستیم ضامن کار ما باشد .

ابعاد کار «محک» را بیشتر روشن کنید .

امروز «محک» با تمام توان در عرصه های منطقه ای و بین المللی حضور دارد. علاوه بر عضویت در سازمان های بین المللی

#### چطور به نیاز این والدین پی بردید؟

آنچه من در کشورهای ثروتمند شاهد بودم فقط از درد غریزی مادر و پدر برای از دست دادن فرزند ناشی می شد. ولی آنچه اینجا شاهد بودم چیز دیگری بود .افراد از سراسر کشور با فرهنگ، زبان و گاهی لباس های متفاوت هم باید به تهران می آمدند. با همه ناتوانی که از بیماری فرزند به آنها تحمیل می شد. گاهی پول ناکافی، جای نامناسب، از دست دادن و دزدیده شدن پول، رعایت نکردن شأن انسانی آنها، همه رنج مضاعفی را بر آنها تحمیل می کرد که بسیاری از آنان برای ادامه درمان فرزند به تهران مراجعه نمی کردند و با این توجه که خدا داده و می گیرد، دیگر نمی توانم به تهران بیایم، کورسوی امید را هم خاموش می کردند .

#### فکر یک سازمان غیردولتی و یا مردمی برای سازمان دادن به این مشکلات از کجا آمد؟

خلاًها فراوان هستند. گاهی به این آگاهی نرسیده ایم که باید خودمان قدم اول را برای حل مشکل برداریم ولی باید بتوانیم توانایی خودمان را ارزیابی کنیم و آن را به کار بندیم. حال اگر این کار در خدمت به دیگران باشد، به کار مهمی تبدیل می شود و بدیهی است امکانات در کار جمعی تصاعدی بالا می رود چون از تلفیق اندیشه و توان انسان هایی تشکیل می شود که مشکل مشترک دارند و به سمت مناسب می رود .

#### چطور موفق به جهت دهی این خواسته در میان افرادی با مشکل مشترک شدید؟

ما با این فرهنگ که منتظر اقدامی از سوی دیگران نباشم، شروع کردیم. اینکه به دولت غر نزنیم و منتظر نباشیم به در خانه بیاورند. این فرهنگ نوعی خواست میان جمع شد. درک اینکه برای فرد منفرد در تمام جوامع همیشه محدودیت هست .حضور در جمع است که می تواند راهگشا باشد. اینکه هر فرد می تواند برای کمک به دیگران و بازکردن گره از کار آنها دستی باشد و برای تعداد زیادی مفید واقع شود .

#### به طور معمول با این فرهنگ و خواست می توان شروع کرد ولی در کار جمعی متاسفانه تداوم در کشور ما مشکل پیدا می کند، چطور ادامه دادید؟

لطفی که خدا کرد، این بود که هر دو موضوع ما یعنی کودک و سرطان هر گوشی را شنوا و هر دلی را به درد می آورد و خود را بسیار تسهیل کرد. ولی نکته ای که موضوع در ابتدای راه، کار بودند، به طور در ادامه مهم بود، همه آحاد مردم که آماده کمک



همچون DPI و ICCPCO، توانسته است به مقام مشورتی اکوسوک شورای اجتماعی - اقتصادی سازمان ملل دست یابد. محک در دهه دوم فعالیت، به اهداف کوتاه مدت و میان مدت خود رسیده است، ولی درباره اهداف درازمدت مانند پروژه بزرگ بیمارستان فوق تخصصی، کار چنان کلان شده است که مدیریت کلان می طلبد.

#### منظورتان چیست؟

ما افرادی معمولی بودیم ولی این خرد را در تمام طول کار به خرج دادیم که روی جایی، کسی، دولت و سایر منابع حساسی باز نکنیم ولی با وجود این با توجه به ابعاد بیمارستان که یکی از بزرگ ترین و مجهز ترین بیمارستان ها در سطح منطقه است و با بهترین های آمریکا و اروپا برابری می کند و با وجود خواست و حرکت اولیه خودمان، نیازمند کمک دولت شده ایم.

#### این اتفاق را دردناک می دانید؟

نمی توانم تعبیر دردناکی از آن داشته باشم ولی به هر حال شرایطی است که باید از آن گذر کرد. یعنی در طول این دو دهه تمام اتفاقاتی که می خواستیم افتاد. ابتدا همه در دایره یک شهر و افراد خیر بودیم. زنان خانه دار با همتی والا و خلاق، کار را جلو می بردند. بعد به ابعاد کشوری رسیدیم و باز هم جذب کمک های مالی مردمی ما را جلو می برد. ولی الان در ابعاد منطقه ای و بین المللی شناسایی شده ایم.

#### حالا می خواهید چه کار کنید؟

هم اکنون از ۴۷۰۰ کودکی که تحت درمان و حمایت محک هستند، تعدادی کودک افغان و عراقی نیز همانند کودکان ایرانی حمایت می شوند. می خواهیم از بیماران ثروتمند مسلمان در منطقه به نفع بیماران کم بضاعت استفاده کنیم، فکر توریسم درمانی هستیم. ما توان تبدیل شدن به قطب تحقیقاتی - درمانی در سرطان کودکان را داریم. این همان کمک و مدیریت کلان است که نیازمند آن هستیم و امیدواریم آن را بدست آوریم.

منبع: [www.aftab.ir](http://www.aftab.ir) ۲۵ خرداد ۸۷

وبگاه رسمی خانم سعیده قدس: [www.saidehghods.com](http://www.saidehghods.com)

## هرمزد



این نوع خونه ها معمولا دو طبقه و با یه واحد زیر شیروانی به نام "چاتیکات" ساخته شدن که طبقه اول از سطح زمین یه کمی پایینتره که بهش "بُدروم" گفته میشه. البته به نظر من از نظر گرما، بُدروم بهتره.

کرایه این خونه ها معمولا بین ۲۰۰ تا ۳۵۰ لیر در ماه متغیر هستند و معمولا برای کرایه این خونه ها قرارداد نوشته نمیشه و پول پیش هم در کار نیست. نوع دوم خونه ها، خونه هایی هستن که به اصطلاح موتورخونه مرکزی دارن و شوفاژ که در اینجا بهشون "کالیرفر" گفته میشه. این خونه ها معمولا در واحد های آپارتمانی و نوساز هستن و تمیز تر از خونه های سوپایی. اما به همون نسبت کرایه اونها هم بیشتره. کرایه این خونه ها به دو قسمت تقسیم میشه، قسمت اول خود کرایه خونه هستش که صاحبخونه بدون توجه به مسائل دیگه اون مقدار رو از شما طلب میکنه و قسمت دوم شارژ خونه هست که اصلا در مقابل کرایه خونه مقدار کمی نیست. به عنوان مثال ممکنه کرایه خونه ۴۰۰ لیر و شارژ ۲۵۰ لیر در ماه باشه.

شارژ برای نظافت عمومی ساختمان و پول کومور موتورخانه از شما گرفته میشه و برای کرایه این خونه ها معمولا قرارداد نوشته میشه. البته همچنان برای حمام کردن باید از شوپن استفاده بشه و همچنان ظرف ها رو باید با آب سرد شست، اما محیط خونه گرمه و این نعمت بسیار بزرگیه. قرارداد ها هم ۶ ماهه و یکساله نوشته میشن.



در دو شماره ی قبل براتون از شروع سفر از تهران تا مرحله ی پناهجو شدن توضیح دادم، الان باقی ماجرا:

حالا باید زندگی بسازین

خب اولین چیزی که لازمه خونه است. و زمان ورود تون به ترکیه خیلی مهمه. منظورم فصل سرما یا گرماست. چون در ترکیه انرژی به شدت گرونه (در مقایسه با ایران) بنابراین اگر زمستون وارد شدین باید بدونین که گرم کردن خونه کار سختیه. اکثر خونه های ارزون در ترکیه از نعمت گاز محروم هستن و برای گرم کردن خونه از بخاری به نام "سوبا" استفاده میشه به این صورت که شما باید ذغال سنگ "کومور" و چوب بخرین و به نسبت ۳ به ۱ داخل بخاری بریزین و برای آتش زدنش هم می تونین از چوبهای روغنی استفاده کنین.

حالا چند نوع کومور داریم که قیمت هاش هم متفاوته. کومور تخم مرغی و معمولی برای سوبا استفاده میشه که بصورت گونی های ۲۵ کیلویی هستن که قیمتش ۷.۵ لیره و کومور معمولی بین ۵.۵ تا ۶ لیر قیمت داره.

چوب، هم به صورت گونی و هم به صورت ماشینی به فروش میرسه که نوع دوم مقرون به صرفه است و باهاتون کیلویی حساب میشه ولی نوع گونی از لحاظ حمل و نقل راحت تره و هر گونی قیمتش ۵ لیر هستش. برای هر دفعه روشن کردن سوبا که نهایتا تا ۲۴ ساعت گرمای خیلی معمولی خواهد داشت، شما باید حداقل یک سوم گونی کومور مصرف کنین.

برای حمام اما فقط باید از چوب استفاده کنین. به اینصورت که زیر آبگرمکن، محلی هست برای ریختن چوب و آتش زدن که نیم ساعت بعدش آب گرم خواهد داشت.

البته در حمام میشه از یه نوع آبگرمکن برقی استفاده کرد به نام "شوپن" که میشه بدون دردسر آب گرم داشت اما از اون طرف پول برق یه کمی اذیت تون می کنه و این که محیط حمام گرم نخواهد بود.

برای شستن ظرف هم کلا آب گرم رو فراموش کنین، هیچ راهی نداره (-);

این نوع خونه ها که باید از سوبا استفاده بشه برای گرمایش، معمولا قدیمی ساز هستن و کرایه شون خیلی از نوع خونه های شوفاژدار کمتره.



این قیمت های اجناس دست دومه:  
یک تلویزیون معمولی رنگی ۲۴ اینچ ۱۰۰ لیر  
یک یخچال معمولی که کار کنه ۱۰۰ لیر  
یه چیزی که بشه به عنوان فرش ازش استفاده کرد بین ۳۵ تا ۵۰ لیر  
تمام وسایل آشپزخونه رو میشه با ۱۵۰ تا خرید  
ماهواره با نصب حدود ۲۰۰ لیر  
شوپن ۱۵۰ لیر  
و همینا دیگه  
حالا ایشالله میاین می بینین! شوخی می کنم! تا وقتی که مجبور نشدین، هیچ وقت ایران رو ترک نکنین، هیچ وقت!

تماس با هرمزد : hormazd\_۱۳۶۲@yahoo.com

پیشنهاد من برای خونه گرفتن اینه که اگر در فصل گرما وارد ترکیه شدین (خرداد تا شهریور)، خونه سوبایی کرایه کنید و اگر در فصل سرما وارد شدین خونه شوفاژدار. چون اگر در فصل گرما وارد بشین، تا رسیدن زمستون و سرما با شرایط آشنا میشین و فشار کمتری بهتون میاد.  
برای پیدا کردن خونه هم دو راه دارین، اکثر خونه های سوبایی بدلیل در دید بودن پنجره های خونه، تکه کاغذی رو روی شیشه میچسبونن که نوشته " Kiralik " و میتونین خونه رو به راحتی پیدا کنین اما راه دوم اینه که باید از املاک بخواین تا خونه ای برای شما پیدا کنه که در مواردی که شما بدنبال خونه کالیرفر دار هستین از این راه زودتر به نتیجه میرسین البته هزینه ای که بنگاه از شما میگیره به نظر من هم بی انصافیه اما خب همینه که هست.

### خرید وسایل

در خوش بینانه ترین حالت شما باید به مدت یک سال در ترکیه بمونید. بنابراین با توجه به بودجه و شرایط زندگی- که براتون زیاد سخت نباشه- به هر حال باید اقدام به خرید وسایل زندگی بکنید. به نظر من، بهترین راه برای خرید وسایل، خرید کردن بصورت خرد از پناهنده هایی هست که قصد فروش وسایلشون رو دارن. به عنوان مثال پناهنده ای قصد داره خونه اش رو عوض کنه یا این که به سلامتی داره ترکیه رو ترک می کنه و یا اینکه اصلا میخواد از این شهر بره، شما با این کار هم در حق اون شخص و هم در حق خودتون لطف می کنید، چون سمساری هایی که در شهر هستن، وسایل دست دوم پناهنده ها رو به قیمت بسیار بسیار پایین ازشون میخرن و به قیمت بسیار بالاتری دوباره به پناهنده جدید میفروشن. چیزهایی که من به ذهنم میرسه براتون می نویسم، البته قیمت ها حدودی هستن و با قیمت دلار و نفت خام دریای برنت و انقلاب مصر تغییر می کنن!





سهمی از مبارزه برای بهبود شرایط را به عهده بگیریم. پس تلاش کرده ام که در راه مبارزه علیه اعدام و برای بهبود وضعیت زنان قدمی بردارم.

من یک همجنسگرا هستم؛ گفتن این جمله چه تاثیری در نظر شما نسبت به من ایجاد می کند؟

شاید بیست و پنج سال پیش که تازه به امریکا آمده بودم همجنسگرا برایم موجود عجیب و غریبی بود اما اکنون دیگر شنیدن این جمله تاثیر خاصی ایجاد نمی کند. تجربه بیش از دو دهه زندگی در امریکا که همزمان با اوج گیری مبارزات همجنسگرایان برای حقوق اجتماعی خود در این کشور بوده به تدریج این مساله را برای بسیاری از ما مهاجرین نیز عادی کرده است. می دانید که جمعیت همجنسگرای شمال کالیفرنیا نسبتاً چشمگیر است و همه در زندگی روزمره با آنها روبرو می شویم و خواهی نخواهی آنها را در دایره آشنایان و دوستان خود می یابیم و این برخوردهای روزمره تاثیر خود را در عادی سازی رابطه شخصی با همجنسگرایان می گذارد. اکنون در روبرویی با یک فرد همجنسگرا، بویژه همجنسگرای ایرانی مانند شما، باید با تاسف اعتراف کنم که ذهنم فقط متوجه تبعیض ها و فشارهای احتمالی می شود که شما به عنوان یک همجنسگرا با آن مواجه هستید. فکر می کنم من در این مورد تنها نیستم، بسیاری از ما حس دلسوزی برای همجنسگرایان داریم نه از آن رو که همجنسگرا را موجودی متفاوت از دیگران می دانیم، بلکه از آن رو که وضعیت اجتماعی را که آنها در آن زندگی می کنند، بویژه اگر ایرانی هستند، درک می کنیم و به خاطر فشارها و تبعیض های اجتماعی که بر آنان وارد می شود، برایشان دلسوزی می کنیم. ولی می دانم که در عین حال همین احساس دلسوزی خود یک صورت دیگری از فشار و تبعیض اجتماعی است که شما با آن روبرو هستید و اگر واقعا می خواهیم که این وضعیت نابرابر پایان یابد، باید حتی همین حس دلسوزی برای همجنسگرایان را کنار بگذاریم. و این جایی است که من ایستاده ام: در حال تلاش برای پایان دادن به این احساس دلسوزی.

با سازمان دگرباشان جنسی ایرانی (ایرکو) و خانم ساقی قهرمان آشنا هستید؟ از فعالیت های سازمان آگاهی دارید؟

با سازمان دگرباشان جنسی ایرانی کمتر آشنا هستم و با خانم ساقی قهرمان بیشتر، هم با فعالیت هنری و هم مبارزه مدنی ایشان. در زمینه تلاش هابمان علیه اعدام نیز کم و بیش با هم همکاری داریم.

رامین جعفری (مصاحبه با خانم سهیلا وحدتی)



خانم سهیلا وحدتی، فعال حقوق بشر، ساکن کالیفرنیا

خانم وحدتی لطفا خودتان را برای خواننده های ما معرفی بفرمائید

با درود به شما و خوانندگان، من زنی چهل و هشت ساله هستم که با همسر و دو فرزندم در شمال کالیفرنیا زندگی می کنم. حرفه من مهندسی است و در کنار فعالیت شغلی، پژوهشگر مستقل و فعال حقوق بشر هستم که بویژه روی مساله اعدام و حقوق زنان تمرکز دارم و در اینباره می نویسم.

چند سال است که خارج از ایران زندگی میکنید و به چه علت ایران را ترک کردید؟

از سال ۱۹۸۵ از ایران خارج شده ام و پس از سه ماه اقامت در ترکیه برای ادامه تحصیل به امریکا آمدم. در امریکا در رشته مهندسی برق به تحصیل مشغول شدم و درجه دکتری در این رشته را از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در برکلی اخذ کردم. دلیل مهاجرت من این بود که در طرح به اصطلاح «انقلاب فرهنگی» به خاطر عقیده و فعالیت های سیاسی ام نتوانستم به دانشگاه راه پیدا کنم.

چرا به فعالیت های اجتماعی و سیاسی و حقوق بشر علاقه مند شدید؟

تجربه انقلاب بسیاری از ما را به میدان فعالیت های سیاسی کشاند. پس از آن من هم مانند بسیاری دیگر از مردم ایران از نزدیک شاهد سرکوب و زندان و اعدام بودم. همسر من محکوم به اعدام بود و من پشت در زندان و دادسرا درماندگی و بی پناهی قربانیان نقض حقوق بشر را به خوبی حس کردم. هنگامی که به امریکا آمدم و وارد دانشگاه و محیط کار و زندگی اجتماعی شدم، برای اولین بار با مفهوم تبعیض جنسیتی نیز آشنا شدم. خوشبختانه همزمان با مبارزه مدنی نیز آشنا شدم. خیلی ساده دریافتم که اگر می خواهیم زندگی بهتری داشته باشیم، باید -





به عنوان یک فعال حقوق بشری که تجربه ی سالها کار میدانی دارید، به فعالان جامعه دگرباش چه پیشنهادی برای بهبود یا پیشبرد مبارزه کسب حقوق بشری و مدنی دگرباشان جنسی می کنید؟

به عنوان فعال حقوق بشری که در ایران بزرگ شده و سالها در غرب زندگی کرده است، احساس می کنم که جامعه دگرباش ایرانی خیلی از جامعه دگرباش غربی تاثیر پذیرفته و شیوه های مبارزه آنان را اقتباس کرده است. این به نظر من از جهتی مثبت است و از جهتی منفی است. مثبت از این نظر که به مبارزه رو آورده و حقوق بشر خود را می طلبد، و منفی از این جهت که به جای توجه به شرایط بومی ایران از شیوه های مبارزه غربی قالب برداری می کند. بطور نمونه، در غرب مردان و زنان در رابطه جنسی با همدیگر به آزادی کامل دست یافته اند. مساله رابطه دلبخواه جنسی که با میل زن و مرد انجام گیرد، حتی اگر خیانت به ازدواج باشد، مجازاتی در پی ندارد و فقط از نظر اخلاقی مورد قضاوت قرار می گیرد. از این رو می بینیم که مساله همجنسگرایی در غرب هنگامی مطرح شده که انسان، چه زن و چه مرد، بصورت موجود جنسی کاملا پذیرفته شده بود. یعنی آزادی جنسی در رابطه زن و مرد به منظور لذت بردن حل شده بود. پس موضوعی که هدف همجنسگرایان قرار گرفت، تابزدایی از رابطه جنسی میان دو مرد یا دو زن بود. یکی از شیوه های مبارزه همجنسگرایان در غرب این بوده و هست که تمایل و حتی رابطه جنسی خود را بصورت آشکار و علنی نشان دهند و به شیوه های گوناگون، از بوسیدن در ملاء عام تا عکس های هنری بیانگر تمایلات همجنسگرایی، تابوشکنی کنند. اما در ایران هنوز مساله رابطه جنسی حتی در چارچوب ازدواج هم ناگفته باقی مانده و کمتر درباره آن گفتگو می شود. رابطه جنسی زن و مرد هنوز یک معضل پیچیده است. خط و مرز میان رابطه جنسی مشروع و تجاوز کاملا مخدوش است. اصلا ما بحث و گفتگوی اجتماعی درباره رابطه جنسی نداریم! رابطه جنسی یک مساله بسیار خصوصی بشمار می آید که به تازگی در ادبیات مان سایه ای از آن به چشم می خورد. حالا می بینیم که برخی همجنسگرایان ایرانی مهاجر می آیند و با الگوبرداری از شیوه های مبارزه همجنسگرایان غربی به تابوشکنی درباره سکس همجنسگرایی می پردازند. در شرایطی که اصلا سکس خودش بزرگترین تابوی جامعه ایرانی است و هنوز صحبتی درباره آن نشده، طبیعی است که تابوشکنی درباره سکس همجنسگرایی در

از وضعیت گی ها، لزبین ها، ترنس ها و بایسکشوال های ایرانی در داخل ایران خبری دارید؟ از وضعیت و مشکلاتشان؟

به عنوان یک مدافع حقوق بشر با نقض حقوق بشر همجنسگرایان آشنا هستم و برخی موارد اعدام آنها را از نزدیک بررسی و یا برای نجات جانشان از اعدام تلاش کرده ام. می دانم که تحت فشار شدید هستند و بسیاری از آنها تلاش دارند که به خارج کشور مهاجرت کنند.

همچنین می دانم که حکومت جمهوری اسلامی آنها را به جراحی و تغییر جنس تشویق می کند که به جای شیوه زندگی همجنسگرایی به شیوه زندگی زناشویی روی آورند. در عین حال شنیده ام و در بریده فیلم هایی هم که از ایران روی اینترنت پخش می شود دیده ام که جمعیت آنها رو به گسترش است و اینگونه افراد با هم در تماس هستند و شاید به گونه ای یک شبکه اجتماعی کوچک هم برای خود ساخته اند. فکر می کنم این جمعیت به تدریج دارد در شهرهای بزرگ مثل تهران به حد جمعیت موثر (critical mass) می رسد که بتواند تغییری در دیدگاه عمومی ایجاد کند.

اما متأسفانه قوانین قرون وسطایی مجازات همجنسگرایان در جمهوری اسلامی مانع از آن می شود که صدای این افراد شنیده شود و با جزئیات دشواری های زندگی روزمره آنها روبرو شویم. برای نمونه، من بیشتر از قوانین مجازات اسلامی و ستیز قوه قضائیه با این جمعیت خبر دارم، نه مشکلاتی که در زندگی عادی و شخصی و یا در برخورد با خانواده و دوستان با آنها روبرو هستند.

آیا حمایت فعالان مدنی و حقوق بشری ایرانی از همجنسگرایان به اندازه ای رسیده که بتوان روی رای آنها در تغییر قوانین اجتماعی همجنسگراستیز حساب کرد؟

فکر می کنم مخالفت با اعدام در میان روشنفکران جدی شده و کم کم به افکار عمومی هم راه پیدا می کند. مخالفت جهانی با اعدام همجنسگرایان نیز باعث می شود حکومت در این مورد با احتیاط بیشتری عمل کند.

از این رو خوش بین هستم که مجازات اعدام برای همجنسگرایی اجرا نگردد. اما اگر با واقع بینی نگاه کنیم، می بینیم که در زمینه های دیگر هنوز دایره همکاری میان همجنسگرایان و دیگر گروه های مدنی به شکل جدی وجود ندارد.



"وقت آن رسیده که خط و مرزهای میان قربانیان نقض حقوق بشر و فعالان مدنی از میان برداشته شود و همه ما یکصدا مخالفت کلی خود را با اعدام - صرف نظر از اینکه به چه دلیلی، به چه شیوه ای، و برای چه کسی - فریاد کنیم."

به تازگی خبری از ایران داشتیم در خصوص حکم سنگسار دو پسر در پیرانشهر. نظر شما در مورد آن خبر، و در مورد حکم، اگر قطعیت پیدا می کرد، چه بود؟

خبر تا حدودی گنگ و مبهم بود و هنوز معلوم نیست که آیا حکم اعدام یا سنگسار قطعاً صادر شده یا نه، و اگر صادر شده آیا به تایید دیوانعالی کشور رسیده است یا خیر. موضوع دیگر اینست که ظاهراً این دونفر به جرم تجاوز محاکمه شده اند اما از آنجایی که رابطه همجنسگرایی و تجاوز هر دو حکم اعدام دارد، روشن نیست که آیا واقعا جرم آنها تجاوز بوده و یا رابطه همجنسگرایی داشته اند. در اینجا اجازه دهید از دوستان فعال دگرباش جنسی گله کنم که اهمیتی به موضوع لغو اعدام بطور کلی نمی دهند و فقط و فقط روی مساله اعدام همجنسگرایان تکیه می کنند. ما با دوستان بهائی هم همین مشکل را داریم. بشدت روی موارد نقض حقوق بشر شهروندان بهائی فعال هستند، اما نیم نگاهی هم روی مساله اعدام دیگران نمی اندازند. وقت آن رسیده که خط و مرزهای میان قربانیان نقض حقوق بشر و فعالان مدنی از میان برداشته شود و همه ما یکصدا مخالفت کلی خود را با اعدام - صرف نظر از اینکه به چه دلیلی، به چه شیوه ای، و برای چه کسی - فریاد کنیم.

کمی از بحث همجنسگرایی دور شویم. هر روز از ایران خبر از اعدام و حکمهای مشابه میرسد، محرم و صفر و عید و غیره هم ندارد ظاهراً. به نظر شما چرا وضعیت به این شکل در آمده و چگونه است که جمهوری اسلامی از اجرای علنی این احکام ابایی ندارد؟

جمهوری اسلامی می خواهد نشان دهد که زیر بار فشارهای غرب خم به ابرو نمی آورد و به کار خود ادامه می دهد. از همین رو - به نظر می رسد بویژه با آغاز تحریم های اقتصادی - به شدت اعدام ها افزوده است تا به دنیا نشان دهد که قاطعانه و بدون توجه به فشارهای غربی امور داخلی خود را اداره می کند.

جامعه به راحتی جا نمی افتد و چه بسا تاثیر منفی داشته باشد. از این رو پیشنهاد من اینست که کمی خلاق تر برخورد کنیم و شرایط بومی و فرهنگی ایران را در انتخاب شیوه های مبارزه در نظر بگیریم. در همین حال امیدوارم که در نظر گرفتن شرایط بومی و فرهنگی ویژه ایران باعث نشود که همجنسگرایان سقف خواسته های حقوق بشری خود را کاهش دهند یا از شدت مبارزه خود بکاهدند. نکته مورد نظر من فقط بکار بردن ظرافت در انتخاب شیوه مبارزه با توجه به فرهنگ رایج است و به هیچوجه اشاره به کاهش شدت مبارزه ندارد. بلکه به عکس، مبارزه حقوق بشری هر چه با شدت بیشتری انجام پذیرد، ثمربخش تر خواهد بود. ما می توانیم تلاش کنیم فرهنگ رایج را تغییر دهیم، اما انتخاب شیوه مبارزه با فرض نادرست درباره فرهنگ رایج نادرست است.

به نظر شما جامعه دگرباش جنسی ایرانی، جامعه ای فعال است؟ آیا میزان فعالیت این جامعه با نیازهای این جامعه متناسب است؟

به نظر می رسد که جامعه دگرباش جنسی ایرانی فعال است، اما بیشتر در میان خود تا در بیرون از خود این جامعه. انتظار من اینست که جامعه دگرباش جنسی ایرانی پیوندهای خود را با دیگر کنشگران مدنی و قشر روشنفکر جامعه بطور کلی گسترش دهد. به عنوان مثال، داشتن یک نشریه خاص خود بسیار مثبت است، اما توجه داشته باشید که باعث می شود که دیگری که آن نشریه را نمی خوانند از گروه مخاطب این جامعه جدا شوند. یعنی این جامعه مخاطبانش را در میان خودش می یابد، و نه در بیرون از خودش. به نظر من این یک کم کاری در برقراری رابطه است. کاش کنشگران دگرباش جنسی ضمن اینکه نشریه خود را دارند، بیشتر در دیگر نشریه های اینترنتی فعال شوند.

آیا فرار دگرباشان جنسی ایرانی از ایران، برای فرار از خطر یا فرار از بی حقوقی اجتماعی، راهکار درستی است؟

فرار از شرایط دشوار یک تصمیم فردی است که هر فردی با توجه به وضعیت خودش باید تصمیم بگیرد. هنگامی که من به خارج سفر کردم، نظر کسی را در اینباره نپرسیدم. پس به خودم اجازه نمی دهم که درباره تصمیم کسی نظر بدهم. اما می توان درباره پیامدهای این مهاجرت و تاثیر آن بر شرایط درون کشور بحث کرد. فعالیت پیگیر مدنی این گروه در خارج کشور و تماس آنها با درون کشور می تواند دستاوردهای مثبتی برای جامعه داشته باشد.



ما می توانیم یک عمل خاص، یک کار مشخص را قضاوت کنیم و مهر نادرست به آن بزنیم. ولی آیا این به معنای اینست که آن فردی که مرتکب این کار بد شده خودش آدم بدی است؟ من واژه "جسم انگاری" را در این موارد بکار می گیرم بدین معنا که ما جسم فردی را که مرتکب کار بد شده مقصر می دانیم و همان جسم را مجازات می کنیم، شلاق می زنیم، سنگسار می کنیم و به دار می کشیم. شخصیت انسان را نمی توان در جسم او خلاصه کرد. انسان روان پیچیده ای دارد. ما شاید بتوانیم در مورد شخصیت افراد نزدیک به خود قضاوتی داشته باشیم، کسی را که خویشاوند، دوست، یار و یا همسر ماست می توانیم قضاوتی شخصی درباره اش داشته باشیم. در مورد نمایندگان سیاسی که انتخاب می کنیم نیز می توانیم قضاوتی داشته باشیم و بنابر همان قضاوت به آنها رای بدهیم یا ندهیم. اما در مورد شهروندان جامعه بطور کلی قضاوت کردن بسیار دشوار است و بجا نیست. ترجیح من اینست که به جای قضاوت کامل و همه جانبه شخصیت یک فرد جنایتکار، عمل جنایتکارانه او را مورد قضاوت قرار دهم. ما خیلی راحت تر می توانیم یک عمل مشخص را به عنوان "جرم" بررسی کنیم و خواهان محاکمه و مجازات مجرم با توجه به موازین و استانداردهای شناخته شده حقوق بشر شویم. اما اگر فردی را "بد" بدانیم، به همانجایی می رسیم که خواهان اعدام او شویم. از این رو از شما اجازه می خواهم این نکته را تذکر دهم که خوب است قضاوت کلی در مورد شخصیت یک فرد را که مرتکب جرم شده جایگزین قضاوت در مورد جرمی که مرتکب شده نکنیم.

با تشکر از خانم وحدتی و آرزوی شادی و سلامتی برای ایشان  
چراغ

آدرس وبسایت رسمی خانم سهیلا وحدتی  
<http://www.soheila.org>

تماس با رامین : [ramin.cheraq@irqo.org](mailto:ramin.cheraq@irqo.org)

از سوی دیگر، به خاطر وضعیت نابسامان اقتصادی و سیاسی به ایجاد جو وحشت و ترور متوسل شده و امیدوار است که شهروندان از اعدام ها درس بگیرند و به این ترتیب وضعیت ناامنی اجتماعی و تزلزل سیاسی در کشور را سامان داده و تحت کنترل خویش در آورد. در همین راستاست که حکومت تصور می کند که اعدام علنی به ایجاد فضای وحشت اجتماعی می افزاید و ظاهرا از آن به عنوان ابزاری برای محکم کردن پایه های قدرت استفاده می کند.

شما با اعدام مخالفید؛ به نظر شما آیا اعدام کردن یعقوب قاتل میدان کاج تهران کار اشتباهی بود؟

هر اعدامی اشتباه است! اعدام یعنی قتل عمد. حالا بگیریم با مجوز دولتی و پروانه از قوه قضائیه! ولی چه فرقی می کند؟ آیا قتل عمد درست است؟ اگر ما بخواهیم فردی را به خاطر قتل عمد مجازات کنیم، باید خودمان بیاییم و یک قتل عمد دیگر انجام دهیم؟! اعدام کلمه ای به ظاهر تر و تمیز و قضائی برای قتل عمد بدست ماموران دولتی است که متأسفانه گاه مردم نیز در انجام آن دخالت داده می شوند و مثلا در مورد "قصاص" صندلی را از زیر پای فرد محکوم به اعدام می کشند. ماهیت کشتن یک انسان فرقی نمی کند. ما انسانها باید بیاموزیم که همدیگر را تحت هیچ شرایطی نکشیم. اگر کسی یک نفر دیگر را کشت، او را مجرم بدانیم، مجازات کنیم، اما نکشیم! کشتن یک انسان ورای مجازات اجتماعی است. در اجتماع همه در کنار هم زندگی می کنیم و هر مجازاتی باید در چارچوب همین اصل زندگی کردن باشد. همه باید به حق زندگی کردن و ارج و کرامت زندگی انسان ارزش بگذاریم. می توان زندانی کرد، حبس ابد داد، ولی کشتن نادرست است، حتی با مجوز قضائی و پروانه دادگستری و به نام اعدام.

شما چطور خود را قانع کنید که به فردی انسان خوبی نیست کمک بشردوستانه کنید؟

خیلی ساده، چون که او هم انسان است.

اما در مورد این پرسش و دسته بندی کردن انسان ها به خوب و بد: انسان خوب یعنی چه؟ انسان بد کیست؟ آیا من انسان خوبی هستم؟ آیا شما انسان خوبی هستید؟ انسان خوب و بد را چگونه می شناسیم و قضاوت می کنیم؟ من ترجیح می دهم که به آدم ها مهر خوب و بد نزنم و به جای قضاوت افراد، رفتار و کردار آنها را قضاوت کنم.

رامتین آزاد (گفتگو با بارید شب شاعر همجنسگرای ایرانی)

به بهانه ی فتح ثانیه ها

- بارید در ابتدا درباره ی کتابی که از تو به صورت الکترونیک در کانادا منتشر شده بگو و چرا این کتاب در ایران چاپ نشد؟  
- خوب از اول هم به فکر کتاب نبودم چون اون نوشته ها قبلا تو وبلاگ هاییکه داشتم منتشر شده بود بنابر این بیشتر به منتخب آثار بود تا یک کتاب که نویسنده گردآوری کرده باشه. از بین همون نوشته ها ساقی زحمت کشید و به مجموعه انتخاب کرد.

- این روزها تلاش کردی برای چاپ کتاب در ایران؟

- این کتاب که قطعاً نه. چون به عنوانیک نویسنده ی همجنسگرا چاپ شده. ولی خوب اگه فضا مناسب بود، شعر هایی رو که منتشر نکردم برای مجوز می بردم ارشاد.

- چه مشکلاتی هست که تو این کار رو انجام نمیدی؟

- سانسور اینقدر بی رحمه که باید به جای کارهای خودم نوشته های پروین اعتصامی رو ببرم برای چاپ. تازه اونم چون جا افتاده چاپ می شه وگرنه می رفت زیر تیغ سانسور. غالب کارهای من به اسم بارید شب تو اینترنت هست و بارید یک نویسنده ی همجنسگراست. یک همجنسگرا به زور تحمل میشه و یک نویسنده هم همین طور. حالا فکر کنید در باره ی یک نویسنده ی همجنسگرا!!

- چه مدت هست که تو وبلاگ می نویسی؟ و می تونی اسم وبلاگت رو بگی؟

- نمی نویسم. می نوشتم. از سال ۸۳ تا ۸۷. به ترتیب "باغ بی برگی"، "ترجیحا صفر کلپین"، "پسران قبیله" و یک مقال تلخکی ناب.

- گفتی نمی نویسی. چرا؟ حوصله نداری؟

- مثل سابق وقت ندارم. آزاد تر بودم اون سالها. حتی چیزهایی که تو ذهنم می گذره رو هم رو کاغذ نمیارم. حوصله ش نیست.

- مطمئنا وبلاگ بچه ها رو می خوندی. کدوم ها نظرت رو جلب می کرد؟

- آره. بعضی بلاگ ها بودن که بی خبر میومدند و خیلی هم شلوغ نمی کردند اما نوشته های جالبی داشتند. اونها که انتزاعی تر بودند و پیشرو تر تو ادبیات. در زمینه ی ادبیات باید این نکته رو بگم که من واقعا پیشرفت رو دیدم. بچه ها در این زمینه دائما



دائما همدیگه رو پشت سر میزارند.. همه چی در نوسانه. اصلا دیگه نمیشه مقایسه کرد با این که من گذرا می خونم و با این که اونها هم گذرا مینویسند. اما من این مساله رو به خوبی می بینم. جالبه که بعضی از بچه ها سنی هم ندارند یا بهتر بگم نداشتند اون موقعی که می نوشتند. متاسفانه از بین بلاگر هایی که ادبی می نویسند و زبان خودشون را دارند کمتر کسی هست که این همه سال ثابت قدم نوشته باشه.

- بارید، بلاگ ها چه تغییراتی کردند؟

- در مورد بلاگر های ادبی خوب نویسنده های دگرباش روز به روز آوانگاردتر رفتار می کنند تو نوشتن. به طبیعتشون هم می خوره چون به هر حال گی بودن به صورت رسمی یک جور ساختارشکنیه. اما تو بلاگر های اجتماعی ما تغییر چندانی نکردیم. چون پیوند های اجتماعی ما با مباحث روز جامعه ضعیفه. کار ما تو این چند سال این بود که بگیم گی چیه یا بایسکسوال چیه و ما هم عاشق میشیم و نمیدونم این همجنسگراس و اون یکی همجنسباز پس ما دسته ی آدم خوباییم و از این جور چیزها. همیشه به این گفت فعالیت دز حوزه ی مسائل روانی و اجتماعی. این مثل دفاع ناشیانه ی بچه مدرسه ای هاست که متهم شدن به کشیدن موی سر بغل دستیاشون.

- شاید جامعه ی امروز هنوز در بعضی مسائل مثل یک بچه فکر میکنه و نیازمند هست به همان شکل پاسخ!

- اون نوع پاسخ باید باشه اما نباید تمام وقت همه رو بگیره. نه از موضع ضعف و دلسوزی و نه با پاک کردن صورت مساله. من نه جامعه شناسی خواندم و نه روانشناسی. ولی کسی که این اطلاعات رو داره می تونه بهتر توضیح بده که مثلا نوع اقتصاد یک جامعه یا یک قوم چقدر می تونه تاثیر بذاره رو حقوق مدنی اون جامعه. یا چقدر دین تاثیر می ذاره تو رفتار اجتماعی. بزار من یک توضیح کوچولو بدم

- آره حتما

- من با این نوع معرفی که معمولا جوونتر ها از همجنسگرایی می کنند مشکل دارم. فرض کن من به یک دگرجنسگرا بگم که من با تن فروش ها فرق دارم و این طور نیست که همجنسگراها هر روز با یکی بخوابند! و ما هم عشق داریم و مثل شما دوست داریم خانواده تشکیل بدیم و از این حرفها.. و سعی کنم خودم رو تطهیر کنم، جامعه ی گی رو منزه نشون بدم. انگار که اون تو جامعه زندگی نمی کنه و چشم و گوش نداره. خوب من چی رو



- تو که خیلی نسبت به گذشته تغییر کردی حداقل به گفته ی خودت بی حوصله شدی. جامعه دگرپاش ایرانی چه تغییراتی کرده از روزی که تو با این جامعه آشنا شده تا به امروز؟

- جامعه بازتر شده. دگرپاشی‌های بیشتری از وضعیت و چستی همجنسگراها با خبرند و حتی درگیرتر. اون زمان برای ما همه چی یک کورسو برای حضور بود. سال ۸۱ که من وبلاگها را می خوندم برام همه ی دنیا بود. الان گی ها در جامعه حضور بیشتری دارند. از یک اقلیت در حال مبارزه با همه چی تبدیل شدن به مردم معمولی که می خوان زندگی کنند و مهمترین خواسته ی اونها همون معمولی بودن. ما تو توهم بیشتری بودیم و بچه های امروز بالغ تر. البته من همون توهم رو هنوز دوست دارم. و فکرمی کنم که نسل جدیدتر کمتر به چیزایی که ما حدی فرضشون می کردیم علاقه منده یا بهش فکر می کنه.

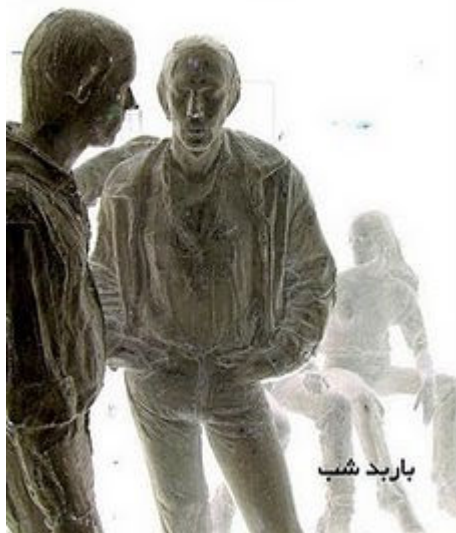
- باربد حرف آخر!

- من کلاً زیاد حرف می زنم..... بیخیال حرف آخر شو. همین الانش هم از یه مصاحبه بیشتر شده.

-مرسی از وقتی که به من دادی.

- ممنون که وقت گذاشتی.

## ما برای فتح ثانیه‌ها آمده‌ایم



باربد شب

تماس با رامتین: ramtinazad@gmail.com

حل کردم؟ اون کاخ اخلاقگرایانه سوخت و دود شد. همه ی واقعیت با همه. هیچ چیزی نیست که باعث خجالت من باشه و منو مجبور به دفاع اینچنینی بکنه. مثل این می مونه که پسری بره خواستگاری و به خانواده ی عروس نگه که سیگار میکشه یا مشروب می خوره و فقط چیزهای به ظاهر خوب را بگه! این یک جور خیانتته. ما هم مثل دگرپاشی‌ها تن فروش داریم خیانت می کنیم مجرم داریم معتاد داریم روانی داریم و...مثل همه ی مردم. تازه این جدای از بحث اخلاقیاته که خودش یه گره کور حل نشده س.

- خوب ما نمی تونیم هیچ وقت جدا کنیم خوب را از بد و یا مساله ی را اخلاقی یا غیر اخلاقی بخوانیم. چه چیزهایی در جامعه دگرپاش ایرانی تو نا خوشاینده؟

- به معنای نقطه ی ضعف نمیگم فقط نمی پسندم. من تظاهر اخلاقی رو نمی پسندم. قیافه ی حق به جانب رو دوست ندارم. بدم میاد از اینکه برای اینکه خودمون را خوب جلوه بدیم همه چی رو سیاه کنیم. وقتی کسی میگه جامعه ی گی ها کثیفه حاله از این حرف بد میشه. نه به این خاطر که جامعه کثیف نیست! به خاطر اینکه احساس می کنم منظور اینکه فقط خودش کثیف نیست. داره خودش رو به زور خوب نشون می ده و ابزارش توهین به بقیه س. فکر کن یکی با قیلفه ی حق به جانب بگه "چرا همه ی گی ها فقط دنبال سکس هستن. پس عشق چی می شه؟" تو این سوالش من کوهی از ریاکاری و فریب رو می بینم. دیگه اینکه تنبلی تو جامعه زیاده. هممون دوست داریم فقط دکتر مهندس باشیم و به قول خودمون شیک! ترجیح میدیم صبح تا شب با دوست هامون باشیم تا اینکه پول در بیاریم و آویزون بقیه نباشیم.

\_این روزها میشنویم در مورد تفکیک جامعه ی همجنسگرا از دگرپاشی‌ها. تو نظرت چیه؟ موافق یا مخالف؟

به شدت مخالفم. خیلی از دوستهای دگرپاشی‌گرای من می دونند می گی هستم. من مخالفم با اینکه با دگرپاشی‌ها خیلی معاشرت نمی کنیم. معمولاً همه ی دوست های ما گی هستند یا اینکه گی نیستند و نمی دونند ما گی هستیم. یعنی دوست دگرپاشی‌گرای که خیلی راحت بدونه من گی هستم، باهم کتاب بخونیم، مشروب بخوریم، سیگار بکشیم و بازی کنیم، نداریم یا خیلی کم داریم.

کاوه اهورایی

## اینترنت و نوجوان دگرباش

سلام بچه ها!

این بار قراره که درباره ی اینترنت در زندگی دگرباش ها صحبت کنیم. اول از همه باید تشکر کنم از عزیزانی که نظرات خوب شون رو به ایمیل فرستادند و با نظراتشون منو راهنمایی کردند. بچه ها! اگه شما هم نظری در مورد مطالب دارین یا سوالی براتون پیش اومده حتما بفرستید چون اینجوری هم به ما و هم به خودتون کمک میکنید.

بحث اصلی رو ازینجا شروع میکنیم که اصلا یک دگرباش از چه راههایی ممکنه به گرایش و هویت جنسی خودش پی بیره؟ به طور کلی هر دگر باش در ایران از چهار طریق متوجه گرایش و هویت خودش میشه:

الف- از طریق اطرافیان در خود نشانه هایی می بینه

ب- خانوادهها توجه به حالت های غیر عادی که در اون می

بینن، اونو نزد پزشک یا روانپزشک می برن

ج- از طریق اینترنت با محیط های دیگری آشنا میشه

د- به طور سنتی با اون مواجه میشه

البته ممکنه از راه های دیگه ای هم یک دگر باش در مورد خودش کنجکاو بشه اما این چهار تا، معمولا بیشتر از همه احتمال دارن.

بحث ما حول مورد "ج" هست اما من یه توضیح کوچیک درباره ی سه مورد دیگه میدم:

الف- از طریق اطرافیان در خود نشانه هایی می بینه

مثلا پسری، وقتی وارد دوران راهنمایی یا دبیرستان میشه تفاوت های زیادی بین خودش و بقیه می بینه، از قبیل اینکه اکثر دوستانش یک دوست دختر دارن ولی اون اصلا از دختر ها خوشش نمی آد، در ابتدا فکر میکنه که همه همین جورن اما بعد ها می بینه که این تفاوت ها بی معنی نیستن. تا اینکه اطرافیان بهش القابی رو نسبت میدن. مثلا میگن چه بی عرضه است بلد نیست با یه دختر رابطه برقرار کنه، و یا اینکه ممکنه حتی حرفهای بدتری در مورد خودش بشنوه، تا اینکه بالاخره قبول میکنه که با بقیه فرق داره

ب- خانواده:

این مورد البته کم و بیش توی شماره ی قبل مجله بحث شد اما یه اشاره ی کوچیک بد نیست. اکثر خانواده ها روی فرزندانشون حساس هستن و تا مورد مشکوکی ببیند فوری وارد عمل میشن، اگه خانواده ای ببینه که فرزندش حالات نامتعارفی داره، مثلا دخترش لباسای پسرانه میپوشه یا پسرانه حرف میزنه، یا پسرش صدا و حالات دخترونه داره، به این فکر می افتند که فرزندشون رو پیش یه روان پزشک ببرن؛ دکتر روان پزشک هم اگه خیلی خوب باشه، به جای تجویز انواع و اقسام داروها، یه سری اطلاعات به فرد منتقل میکنه، مثلا بهش میگه که تو با بقیه فرق داری، تو تنها نیستی و دگرباش ها در جامعه زیادند و در حال زندگی کردن هستن و اینجاست که فرد قبول میکنه که متفاوت و باقی داستانه...

د- به طور سنتی با اون مواجه میشه

منظورم ازاینکه میگم به طور سنتی، اینه که دگرباش مورد نظر تفاوت ها رو در خودش می بینه ولی شرایط زندگیش باعث میشه که اصلا بهش فکر نکنه، مثلا یه پسر نوزده ساله رو در نظر بگیرین که پدرش فوت شده و دوتا خواهر کوچیکتر از خودش داره و مادرش هم بیماره و باید توی این سن کم، سرپرستی یه خانواده رو به عهده بگیره، این پسر حتی ممکنه که تا پایان سی سالگی متوجه نشه که یک دگرباشه حتی اگر در طول این مدت با همجنس یا غیر همجنس خودش هم رابطه ی جنسی داشته باشه. یا مثلا دختری رو در نظر بگیرید که همجنسگراست ولی در خانواده ای زندگی میکنه که تا سن بیست سالگی تموم نشده رسمه که دختر ازدواج کنه، برای همین به زور هم که شده میره خونه ی بخت و اگه اطلاعات در اختیارش قرار نگیره ممکنه حتی تا آخر عمرش با یک مرد (شوهرش) زندگی کنه.





و اما میرسیم به موردی که این بار ما در موردش صحبت میکنیم؛ اینترنت ...

به جرات میتونیم بگیم که بسیاری از ماها نوجوان ها و جوان ها از طریق اینترنت با تمایلات جنسی خودمون آشنا میشیم و اصلا به خودشناسی میرسیم. آشنایی با گرایش و هویت جنسی خود از طریق اطرافیان و خانواده و جامعه که در موردش صحبت شد، شاید برای نسل امروز به اندازه نقشی که اینترنت داره، جایگاه ویژه ای نداشته باشن. حتی خیلی از دگرباش ها وقتی که از طریق سه مورد دیگه به تمایلات خودشون پی می برند، از طریق اینترنت به یقین میرسند، یعنی باز همه چی برمیگرده به اینترنت. مثلا وقتی که روان پزشک در مورد گرایش های جنسی مختلف صحبت میکنه، ممکنه فرد به این فکر بیوفته که در مورد بعضی از کلماتی که شنیده در اینترنت جستجو کنه.

محیط های مجازی اما خودشون دو دسته هستند: سالم و خطرناک؛ متأسفانه محیط های مجازی سالم رو اکثرا اونهایی پیدا میکنن که محیط های خطرناک رو تجربه کرده باشند و این به خاطر نبودن یک راهنمای شناخته شده است که دگر باش ها بتونن اولین بار به اونجا رجوع کنند. مطالبی که امروزه در سایتها و نشریات و وبلاگ های مختلف منتشر میشن بسیار سودمندن امدار عین حال سردر گم کننده هم هستند، درین بین تنها تعدادی از محیط ها هستند که اطلاعات منسجم تر و غنی تری دارن.

مجله ی چراغ با همکاری مجرب ترین دگر باش ها نگاهشده میشه و درین زمینه سابقه ی طولانی تر و درخشان تری نسبت به بقیه ی منابع داره، برای همین، بچه ها ما اگر قرار باشه کسی رو راهنمایی کنیم، بهتره که منابع جامعی مثل مجله ی چراغ رو در اختیارش قرار بدیم.

اما خب همه که شانس این رو ندارند که با محیط های سالم برخورد کنند، همین اینترنت که اینقدر میتونه خوب و مثبت باشه ممکنه برای عده ای باعث مشکلات بیشتری هم بشه که البته این عده کم نیستن.

چند تا نکته هست که باید همیشه رعایت کنیم. اگر وارد سایت های دوستیابی میشیم تا بتونیم با یک هم حس مثل خودمون ارتباط بگیریم، یا اصلا از هر طریق دیگه ای در اینترنت با کسی آشنا میشیم، حواسمون باشه که اطلاعات خصوصیمون رو به کسی نگییم.

ممکنه حتی عده ای شماره تماس هایی هم در سایت های دوست یابی از خودشون گذاشته باشند، خیلی باید مراقب این شماره ها بود چون اگر اینها مامورین اطلاعاتی نباشند اغلب کسانی هستند که به فکر ارضای نیاز های خودشوند و به این اصلا فکر نمیکنن که شما در مورد گرایش خودتون به راهنمایی نیاز دارین. اینطور بگم که براشون مهم نیست. تازه این حداقلشه ممکنه بعد از برقراری ارتباط تلفنی کار برای شما سخت تر هم بشه به این صورت که مزاحم تلفنی پیدا کنید یا شماره ی شما مورد سوء استفاده قرار بگیره.

نکته ی دیگه اینکه همجنس گرایی در حکومت فعلی ایران جزو جرائمی محسوب میشه که مجازات های سنگینی رو در پی داره، پس اگر از طریق اینترنت با کسی آشنا شدیم اگر ادامه ی ارتباط به انجام یک ملاقات حضوری وابسته شد، بیشتر دقت کنیم. با شناخت کافی از شخصی که باهاش از طریق اینترنت صحبت کردیم میتونیم که از عوامل نگران کننده کم کنیم.

گاهی اوقات ممکنه از مرحله ی شک تا شناخت کامل چند سال دنبال اطلاعات باشیم. احتیاطی که در موردش صحبت کردیم به این معنیه که در طی این چند سال تا شناخت کامل گرایش خودمون و حتی بعد از اون خیلی از موانع بر سر راهمون قرار میگیره ولی این دلیل نمیشه که درین زمینه ی مهم که مربوط میشه به ذات ما، با کسی صحبت نکنیم چون شناخت ما از خودمون وقتی میسر میشه که با افراد دیگه درگیر بشیم، اینجوری تفاوت هارو میبینم و به خودشناسی می رسیم و در ارتباط با دیگرانه که میتونیم برای مشکلات خودمون راه حل های مناسبی پیدا کنیم.

برای همین در خیلی از موارد با خوندن سایتها ی مختلف میشه اطلاعات زیادی رو به دست آورد نهایتا از طریق ایمیل، نامه نگاری هایی هم انجام داد. هم مطمئن تره و هم بی درد سر تر. دوستان عزیزم، لازمه ی یک شناخت درست و کامل از هویت و گرایش جنسی، داشتن صبر و شکیباییه.

این موضوع رو با گفتگویی که با بهار انجام دادم به اتمام میرسونم. ولی این پایان بحث بین ما و شما نیست. اگه یادتون باشه قرار اولمون این بود که منو همراهی کنید. یادتونه؟ پس منتظرم نذارید. در شماره ی بعدی میخوایم در مورد استقلال مالی و کلا استقلال یک دگرباش از خانواده صحبت کنیم.

تماس با کاوه: kaave.ahooraaee@gmail.com



هر چه قدر که اطلاعاتم بیشتر میشد، بیشتر میفهمیدم که باید برای چه هدفی عمرم رو سرمایه گذاری کنم و اون مطمئناً ازدواج با یک مرد نبود! هر چه قدر که اطلاعاتم بیشتر می شد میفهمیدم که مسیر من اشتباه نبوده اگه به دختر ها علاقه داشتم.

در مقابل پسرها جسورتر شده بودم و قبل از اینکه خانواده ام از گرایش من مطلع بشن تونستم که اونو کنترل کنم. البته این برای من کار راحتی نبود چون در درجه ی اول من باید با مساحقه (همجنس گرایی زنان) در اسلام که مجازات سنگینی داشت هم درین دنیا و هم در آخرت کنار میومدم. عذاب آور تر اینکه با هیچ کس هم نمیتونستم درین باره صحبت کنم.

- بهار! دین برای تو یک سد بوده، آیا تو ازین سد گذشتی تا به گرایش خودت رسیدی؟

دین برای من تا شانزده سال باعث آرامش بود، من نمیتونم این مورد رو در نظر بگیرم که دین به من خیلی کمک کرد حتی به عنوان یک سد در راه گرایش جنسی ام چرا که اگه دین نبود من به شناخت درستی از خودم نمیرسیدم و غرق در نیاز های جنسی ام میشدم. من برای همه ی عقاید دینی احترام قائلم اگر برای حقوق انسانی احترام قائل باشند. من همجنس گرایی رو در خودم دیدم و قبولش کردم و به این معنی نیست که مذهبی رو کنار گذاشتم. مذهب الان برای من به عنوان یک سد نیست بلکه به عنوان یکی از داشته ها و املاک وجودی منه که من ازش در مواردی که نیاز داشته باشم استفاده میکنم. به نظر من بهتره اگر یک دگرباش با مذهبش مشکل داره، خودش به این نتیجه برسه که خداوند آدم هارو برای عذاب کشیدن نیافریده.

دین راه گشا بود و تو گمگشته ی دینی

این نیز نگاهی است به افتادن سینی

- خانواده چه قدر به تو کمک کرد درباره ی گرایشت؟

خانواده ی من خانواده ی چندان مذهبی ای نیستند، اما با رفتاری که داشتند در طی این دو سال، ندونسته به من کمک کردند تا با گرایشم کنار بیام. این مدت برای من از طرف پسرها خیلی مزاحمت ایجاد شد، چون من به هیچ عنوان با پسرها رابطه برقرار نمیکردم و این خانواده ی منو مخصوصاً پدرم رو خیلی خوشحال میکرد و اگر پسری مزاحمم میشد بلافاصله به مادر و پدرم میگفتم و اونها هم درین مورد کم نمیداشتند!

گفتگوی کاوه با بهار، همجنسگرای نوجوان ایرانی

- سلام بهار جان، خودت رو برای خواننده های مجله معرفی میکنی؟

من بهار هستم، در تهران زندگی میکنم و هجده سالمه. من یک همجنس گرا هستم و تقریباً دو ساله که با خودم کنار اومدم یعنی از شانزده سالگی.

- بهار جان، چطور با خودت کنار اومدی؟

در سال دوم دبیرستان برای همه ی دخترهایی که نزدیک به شانزده سال سن دارند، یکی از دغدغه های مهم پاسخ دادن به پیشنهاد های دوستیه که از طرف پسرها مطرح میشه، دوستان من اون موقع همیشه از این که پسری بهشون پیشنهاد دوستی داده، مثلاً گل خریده و نامه داده و ازینجور چیزا صحبت میکردن. البته یه عده هم برای برقراری رابطه ی دوستی با من جلو می اومدند اما خب من اصلاً از پسرها خوشم نمیومد و پسر ها فکر میکردند که من دارم براشون ناز میکنم و حریص تر میشدند، اینها زمانی بود که من مثل پسرهایی که کنار مدرسه مون می ایستادند از هم کلاسی هام خوشم میومد، اما اونها احساساتی عادی در مقابل من داشتند. اینجا بود که عذاب زیادی رو تحمل میکردم. با اینکه من محدودیتی از طرف خانواده مثل بقیه دختر ها برای برقراری رابطه با پسر نداشتم اما مشکلاتم خیلی بیشتر از بقیه دختر ها بود. طوری که خیلی از شبها به خاطر احساسم گریه میکردم. تا اینکه یک روز خیلی اتفاقی توی ماهواره یک خبر در مورد همجنسگراها پخش شد و من اونجا بود که کنجکاو شدم تا ببینم همجنسگرایی دقیقاً چیه؟ به دنبال خبر توی اینترنت سرچ کردم "گروهی از فعالین حقوق همجنسگرایان ... "سایت ها رو یکی پس از دیگری باز میکردم و هر بار وارد یه دنیای تازه میشدم که نه میتونم بگم باعث آرامشم میشد و نه میتونم بگم که رنجم میداد، فقط هیجان زده بودم که تنها نیستم.







به جاش آوردن دوست دختر هام به خونه براشون خوشایند بود و من هم ازین فرصت برای بودن با هم احساسانم استفاده میکردم . هرچند میدونم که سالهای بعدی زندگیم سخت تر خواهد شد چون مطمئنا پدر و مادرم انتظار دارند که با یک مرد ازدواج کنم .

- آیا الان خانواده ات در مورد گرایشت چیزی میدونن؟

نه، هیچی نمیدونن ولی من تصمیم دارم که بهشون بگم اما زمانی که مستقل شدم.

- بهار گفتی که دوست دختر داری، از چه طریق با هم احساسان خودت رابطه برقرار کردی؟

خب با اولین دوست دخترم در همون مدرسه ای که درس میخوندم آشنا شدم، اون هم مثل من بود و چیزی از گرایشش نمیدونست اما ما همدیگه رو خیلی خوب درک میکردیم و این باعث میشد که من امنیت خاطر داشته باشم. بعد ازینکه من گرایشم رو قبول کردم و با دوستم در موردش صحبت کردم، اون حاشا کرد و انکار کرد که یک همجنس گراست، من حتی از اینترنت یک سری مقاله دانلود کرده بودم و بهش دادم اما قبول نکرد و رابطه ی ما تموم شد. دومین دوست دخترم اما از طریق اینترنت باهاش آشنا شدم. بعد از چند هفته چت کردن با هم قرار گذاشتیم و الان یک سال و نیمه که با هم هستیم.

- بهار به عنوان حرف آخر برای نوجوانان و جوانان دگر باش چه چیز خاصی داری که بگی؟

دوستان من! مراقب روابطی که با افراد مختلف برقرار میکنید باشید، اینترنت به اندازه ی خوبی هاش، بدی هم داره. برای شناخت گرایش و هویتتون زمان لازمه. کاوه جان از شما هم بابت وقتی که گذاشتید و تلاشی که برای جمع آوری مطالب میکنید تشکر میکنم. با آروزی موفقیت برای همه ی انسان ها مخصوصا دگرباش ها. - من هم ممنونم از شما بهار جان برای گفتگویی که با چراغ انجام دادین. امیدوارم که لذتین های نوجوان و جوان مثل شما در برخورد با گرایش خودتون محتاط باشند و نهایتا بتونن خودتون رو به عنوان یک دگرباش بپذیرند.

با بهترین آرزوها برای بهار عزیز و همه ی لذتین های ایران

چراغ

همجنسگرایان هندی به دنبال پذیرش بیش‌تری هستند

صدای امریکا

ترجمه‌ی چراغ

فعالان حقوق همجنسگرایان هندی امروزه به دنبال آن هستند که جامعه نسبت به همجنسگرایان و دگرباشان جنسی پذیرش بیشتری داشته باشد. اما روند این پذیرش بسیار کند پیش می‌رود. همین دو سال پیش بود (۲۰۰۹) که دادگاه عالی هند بند ۳۷۷ را از قانون جزای این کشور حذف کرد؛ بندی که می‌گفت همجنسگرایی فعالیتی غیرقانونی است.

برخی از دگرباشان جنسی هندی می‌توانند به راحتی دست به «آشکارسازی» بزنند اما برخی دیگر دشواری‌هایی در این زمینه دارند. سمباو شارما جرات کرده و به مادر بزرگاش گفته است که همجنسگراست. اعضای خانواده‌ی او برای حمایت وی به رژه‌ی همجنسگرایان هندی پیوستند و دوشادوش دگرباشان و دگرباش‌دوستان راه‌پیمایی کردند. شارما می‌گوید توانسته است که خانواده‌اش را متقاعد کند تا «آزادی» من را مد نظر قرار بدهند.



در جامعه‌ی محافظه‌کاری هم‌چون جامعه‌ی هند، همجنسگرایی هنوز هم تابوست. برای همین است که رژه‌روندگان در روز راه‌پیمایی نقاب به صورت زده بودند. آنجالی گوپالان، بنیان‌گذار نهاد «ناز»، که سازمانی غیردولتی است و برای سلامتی جنسی جامعه‌ی هند تلاش می‌کند، می‌گوید «فکر می‌کنم مبارزه‌ی ما الان مبارزه برای کسب حقوق است. حقوقی مانند حق ازدواج، فرزندخواندگی، ارث‌بری. این حقوق همان‌هایی هستند که همه‌ی شهروندان کشور از آن برخوردارند. اما همجنسگرایان چنین حقوقی ندارند و برای همین باید مبارزه را ادامه داد.»

گوپالان می‌گوید هنوز هم برخی از والدین فکر می‌کنند می‌توانند فرزند همجنسگراشان را تغییر دهند؛ آن‌ها متوسل به شوک‌درمانی می‌شوند تا فرزندان‌شان را دگرجنسگرا سازند.

حمید پرنیان

بحث خیانت که شود زنان مداراگرتر از مردان هستند

ترجمه‌ی چراغ

پژوهش تازه‌ای در دانشگاه تگزاس و آستین انجام شده که نشان می‌دهد نیمی از مردان خیانت دوست‌دخترهای‌شان را می‌بخشند اگر و تنها اگر شخص سوم زن بوده باشد. زنان اما احتمال کم‌تری دارد که اگر دوست‌پسرشان با مرد دیگری رابطه داشته باشد وی را ببخشند.



پژوهش‌گران از ۷۱۸ دانشجوی کالج پرسیدند که اگر در یک رابطه‌ی بلندمدت باشند و اگر شریک جنسی‌شان خیانت کند چه واکنشی نشان می‌دهند. یافته‌ها نشان می‌دهد که ۵۰ درصد مردان به رابطه ادامه می‌دهند اگر دوست‌دخترشان با دختر دیگری رابطه برقرار کرده باشد، درحالی که ۲۲ درصد مردان گفته‌اند اگر دوست‌دخترشان با مرد دیگری رابطه برقرار کند می‌توانند وی را ببخشند.



اما در مورد زنان یافته‌ها برعکس است؛ ۲۸ درصد زنان گفته‌اند اگر دوست‌پسرشان با زن دیگری رابطه برقرار کند رابطه را ادامه می‌دهند و ۲۱ درصدشان گفته‌اند اگر دوست‌پسرشان با مرد دیگری رابطه داشته باشد باز هم رابطه را ادامه می‌دهند.

یکی از پژوهش‌گران می‌گوید «مردان بسیار بیش‌تر از زنان مایلند که اگر شریک جنسی‌شان خیانت کرد به رابطه پایان دهند.»



از آغاز سال ۲۰۱۱ بود که دیوید و جولیان و دیگر فعالان همجنسگرای اوگاندایی تلاش داشتند تا روزنامه‌ای که نام ۹۹ تن از همجنسگرایان اوگاندایی را به همراه عکس‌شان منتشر کرده بود مورد پی‌گیری قانونی قرار دهند. این روزنامه نوشته بود «همجنسگرایان را اعدام کنید.»

بازیکن فوتبال آلمانی می‌گوید بازیکنان باید بتوانند آشکارسازی کنند

ترجمه‌ی چراغ مانوئل نویر، دروازه‌بان بین‌المللی آلمانی، می‌گوید بازیکنان آلمانی نباید از بیان کردن همجنسگرای بودن‌شان ترس داشته باشند. این ورزشکار ۲۴ ساله‌ی همجنسگرا، که هم در تیم ملی آلمان و هم در تیم شالکه حضور دارد، می‌گوید اگر بازیکنان آشکارسازی کنند آرامش بیش‌تری خواهند داشت و از میزان استرس‌شان کم خواهد شد.



نویر که با مجله‌ی «بونت» گفتگو می‌کرد گفت «اون‌هایی که همجنسگرا هستند باید بگن که هستند. این‌جوری ذهن‌شون سبک می‌شه. و البته طرف‌دارهای زیادی هم پیدا می‌کنند. اون‌چه مهمه بازی‌شون‌ه، نه همجنسگرای بودن‌شون.» این ستاره‌ی فوتبال می‌گوید با آشکارسازی می‌توان نگرش مردم به همجنسگرایی را بهبود داد. جاستین فاشانو، بازیکن انگلیسی، نیز فوتبالیستی حرفه‌ای است که دست به آشکارسازی زده است. اما متأسفانه تبعیض‌ها نسبت به وی چنان بالا گرفت که وی در سن ۳۷ سالگی و در سال ۱۹۹۸ دست به خودکشی زد.

آزار همجنسگراها در منطقه‌ی همجنسگرای شهر تورنتو

ترجمه‌ی چراغ سه هفته‌ی پیش، دو نوجوان در خیابان معروف چرچ (خیابان همجنسگرایان تورنتو) با صدای بلند فریاد می‌زدند «دوباره همجنسگراها رو کتک بزنیم». در نزدیکی این خیابان یک ایستگاه مترو وجود دارد که پاتوق نوجوان‌ها شده است. ۱۰ فوریه‌ی امسال نیز بیش از ۱۰۰ تن از همجنسگرایان در این خیابان تظاهرات کردند و از افزایش میزان همجنسگراستیزی در این منطقه از شهر خبر دادند.

چند روز پیش، یکی از همجنسگرایان به پلیس گفته بود که در همین خیابان ۱۲ دانش‌آموز به وی حمله کردند و با وجود سرمای شدید زمستانی این شهر، آب یخ روی‌اش ریختند. چند روز قبل تر نیز، همجنسگرای ۳۰ ساله‌ای صورت‌اش مورد ضربات مشت و لگد قرار گرفت و او را «کونی» خطاب کردند. البته پلیس مجرمان این پرونده‌ی قضایی را به جرم جنایت مبتنی بر نفرت دستگیر کرده است.



توضیح عکس: سمت چپ، مردی که روی ویلچر نشسته است، یکی از قربانیان افزایش همجنسگراستیزی در این منطقه از شهر تورنتوست.

افزایش ناامنی بعد از قتل فعال حقوق همجنسگرایان اوگاندایی

ترجمه‌ی چراغ در اوگاندایی که همجنسگرایی درش ممنوع است، زندگی برای فعالان حقوق همجنسگرایان بسیار دشوار است. از زمان قتل دیوید کاتو، یکی از فعالان حقوق همجنسگرایان در اوگاندا، زندگی به‌مراتب دشوارتر شده است. جولیان، زنی که دوست نزدیک دیوید کاتو بود می‌گوید شاید قربانی بعدی حملات همجنسگراستیزانه وی باشد. جولیان، دیوید را پدر حقوق همجنسگرایان اوگاندا می‌داند و در مراسم به‌خاک‌سپاری وی نیز سخنرانی کرد.



وی افزود «آن‌ها نمی‌توانند تحمل کنند که یک زوج خوب همجنسگرا بخواهد فرزند به فرزندخواندگی بگیرد و بدل به یک خانواده‌ی خوب شود. این مسیحیان مجبورند که با این واقعیت روبه‌رو شوند. همجنسگرایان آدم هستند. آن‌ها آدم‌های خوبی هستند. همجنسگرایان انسان‌هایی کامل هستند. همجنسگرایان می‌توانند باورهایی مانند گناه و رستگاری را به چالش بکشند. مسیحیان می‌خواهند همجنسگرایان گناه‌کار باشند. آن‌ها می‌خواهند شما گناه‌کار باشید و مانند گناه‌کاران رفتار کنید تا دوست‌تان نداشته باشند. و این آن‌ها را عصبانی می‌کند که مانند گناه‌کاران نیستید.»

تماس با حمید: [parnianhamid@gmail.com](mailto:parnianhamid@gmail.com)

آن رایس: حقوق همجنسگرایان ایمان مسیحیان را به چالش می‌کشد

ترجمه‌ی چراغ

آن رایس، رمان‌نویس معروف امریکایی، می‌گوید حقوق همجنسگرایان و به‌ویژه ازدواج همجنسگرایان، ایمان مسیحیان را به چالش می‌کشد. این اولین بار نیست که وی از آموزه‌های مسیحی دوری کرده است. رایس در ۱۸ سالگی آنتیست (بی‌خداپاور) شده بود. اما در ۱۹۹۸ پس از یک بیداری مذهبی به کلیسا بازگشت و قلم خودش را وقف رمان‌هایی کرد که موضوعات مسیحی داشتند. آخرین رمان‌اش، «عیسی مسیح: بیرون از مصر»، است که در همین زمینه نوشته شده.



وی در مصاحبه‌ای که با پسر همجنسگرای‌اش داشته می‌گوید همجنسگرایانی که زندگی سالم و پربراری دارند می‌توانند مسیحیان را به چالش بکشند. «فکر می‌کنم دلیل عمده‌ی این بحرانی که فرهنگ همجنسگرایان در مسیحیان و کاتولیک‌ها ایجاد کرده‌اند این است که مسیحیان نمی‌خواهند واقعیتی که جلوی چشم‌شان است را ببینند. آن‌ها با آگاهی می‌جنگند.»



این ستون برای ایجاد رابطه با مخاطبین مجله باز شده است. در این ستون، نامه های رسیده به مجله، انتقادات و پیشنهادات خودتان را خواهید خواند. هر جمله ای که برای مجله ی خودتان می نویسد، ما را دلگرم می کند.

### نویسندگان چراغ

و امروز که بر سر جعبه مداد رنگی های کودکیم رفتم، در هر جعبه فقط و فقط یک مداد باقی مانده بود. مداد سیاه... تنها رنگی که امروز به آن نیاز دارم.

امروز برای کشیدن آرزوهایم، دیگر به دنبال کاغذ سفید نیستم. کاغذی سیاه می خواهم تا با مدادی سیاه آنچه می خواهم بر آن بکشم. امروز دیگر کاغذ نقاشی آرزوهایم را به هوا نمی فرستم. چرا که آرزوهای پسران رنگین کمانی زنگ تفریحیست برای دیگران... و هر بار که در خانه ای آرزوهای پسرکی رنگین کمانی فاش شوند، دیگران سعی می کنند با آوردن -به خیال خود- نور و آفتاب به زندگیش، او را از تیرگی نجات بخشند و غافل از اینکه نور از بین برنده رنگین کمان است و البته از آنها چه توقع، دنیای آنها زمین نیست و ما آسمانی...

و چه زیبا ایند رنگین کمان هایی که باهم یکی شدند و دور گشتند ازین ترحم های خود خواهانه اطرافیان و نگذاشتند که گرمای لطف به ظاهر خیر خواهانه دیگران آنان را از هم دور و خودشان را نیز نابود کند. پایان آغازیست برای آنها....

و من نیز مینویسم و همچنان میگیرم

مینویسم که بگویم هستم...

میگیرم تا بتوانم باشم....

این نامه توسط حامد عزیز برای مجله فرستاده شده. از حامد عزیز برای این نامه ی زیبا متشکریم و آرزوی روزهای شاد و رنگین کمانی برای همه ی دگرباشان ایرانی داریم.

## بنام خدای رنگین کمان

و چه زیبا بود رویا های کودکیم، از همه دنیا یک جعبه مداد رنگی داشتم و تمام نگرانی ام داشتن کاغذی سفید بود تا بتوانم آرزوهایم را بر آن بکشم، آرزوهای رنگین از جنس آینده آنهم با قشنگترین رنگهایی که در جعبه وجود داشت و در تمام آن ایام غافل از مداد سیاه جعبه نقاشی...

هر بار که آرزویی جدید را می کشیدم کاغذم را بادبادکی میکردم و به هوا می فرستادم تا که زود تر به خدا برسد و همه ببینند که چه چیزهای زیبایی در دل دارم. روزها به تندی می گذشتند و از تمام مداد رنگی هایم، فقط رنگ سیاه دست نخورده باقی می ماند، چرا که تمامی آرزوهایم رنگی بود و بویی از غم و تیرگی در آنها نبود، غافل از اینکه دیر زمانی نخواهد پایید که خود نیز به آرزوهایم خواهم پیوست و پسری خواهم شد رنگین آنهم از جنس هفت رنگ زیبای رنگین کمان و به جمع پسرکانی رنگین کمانی خواهم پیوست...

با آنکه بزرگ و بزرگتر شدم اما فراموش کردم که رنگین کمان، ما حاصل باران است و تا زمانی وجود خواهد داشت که باران ببارد و حال پی بردم که من نیز تا زمانی که رنگین کمانی ام، باید ما حاصل باران باشم و این باران چیزی نیست جز اشک هایی که من و ما برای بقا و اثبات وجود خود، مجبور به ریختن آنها میباشیم و چه نا عادلانه است با پیدایش آفتاب که برای سایر انسانها نوید زندگیست رنگین کمان محکوم به نابودیست.

چه دنیای عجیبی ست! یک طرف آدم هایی خود خواه با هزار رنگ که هر رنگشان بر گرفته است از هزار نیرنگ و آن سوی دیگر رنگین کمانی بی رنگ. حال می فهمم که چرا جای رنگین کمان در آسمان است... او مال آسمانست زاده ی ترنم های بهاری و دل پر غم ابر هاست. جای او همانجاست نه در زمین خاکی و در پیاده روهایی که هر لحظه عابری که همه چیز فراموششان شده، بخواهند بی تفاوت از کنار آن بگذرند.



دوستان عزیز، ما را از نظرات خود مطلع کنید تا بهترین مجله ی دگرباشان جنسی را بسازیم.  
انتشار شماره ی اسفند با تاخیری ناخواسته مواجه شد. از این بابت ما را ببخشید.  
با آرزوی موفقیت و شادی در سال نو  
نوروزتان پیروز  
چراغ  
اسفند ماه ۸۹



امیدواریم بتوانیم شماره فروردین ماه را در تعطیلات نوروز منتشر کنیم و شریک لحظات شاد شما باشیم.



با تشکر از طاهر زاکاریان برای طراحی زیبای جلد مجله

nevisht@gmail.com  
parnianhamid@gmail.com  
hamzaaad@gmail.com  
pesarekhaste@gmail.com  
hormazd\_۱۳۶۲@yahoo.com  
ramin.cheraq@irqo.org  
kaave.ahooraaee@gmail.com  
ramtinazad@gmail.com  
shervin.daryadar@gmail.com

تماس با هم کاران این شماره : ساقی قهرمان  
حمید پرنیان  
مهدی همزاد  
خشایار  
هرمزد  
رامین جعفری  
کاوه اهورایی  
رامتین آزاد  
شروین دریادار